

زندگانی

حسن اسفندیاری

(محدثم السلطنه)



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

National Library

تاسیس ۱۳۰۲

شرکت سهامی چاپ

۱۷۴۵۱

www.iranibarestan.info
کتابخانه ایران

ولادت

حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) در شهر تهران تولد یافته همانطور که والد ایشان مرحوم میرزا محمد (صدیق الملک) بخط خود در قرآن خانوادگی نوشته و بعد ها لقب را بر آن اضافه کرده است قید میکنیم :
تولد فرزندی میرزا حسن خان محتشم السلطنه روز عید غدیر ۱۸ شهر ذی الحجه العرام توشقان ثیل ۱۲۸۳ روز چهارشنبه سه ساعت از دست گذشته که قمر در جدی و آفتاب در ثور بود خدای متعال بوجود و ظهور آورد .

نسب و تبار

و چگونگی آن

او پسر میرزا محمد خان (صدیق الملک) نوری یوشی « متنسب بد هکده یوش » است . میرزا محمد خان (صدیق الملک) در دربار سلطنت قاجاریه بارها مصدر کار های با اهمیت بوده است . در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه محرر رسائل و بعد ها در زمان همین پادشاه سمت ریاست وزارت امور خارجه را داشته است (۱) پس از اینکه مرحوم میرزا سعید خان وزیر خارجه بعنوان تولیت بمشهد تبعید گردید . ناصرالدین شاه دستخط وزارت خارجه را برای صدیق الملک صادر کرد او از قبول آن در حیات میرزا سعید خان استنکاف ورزید و استدعا کرد خود آن مرحوم مورد مرحمت واقع شده و مجدداً وزارت خارجه بایشان تفویض شود . شاه استدعا را پذیرفته و پادشاه میرزا محمد بلقب صدیق الملکی مفتخر و تا ورود میرزا سعید خان بکفالت وزارت امور خارجه منصوب گردید .
میرزا محمد خان صدیق الملک پسر میرزا عبدالله خان و او پسر حاج علی رضا خان برادر محمد رضا خان پسر رستم خان بن محمد صالح « یکا » است .

محمد رضا خان حکمران رستم دار یکی از رقبای زورمند آقا محمد خان بوده است . او بکمک دوست و خویشاوند خود محمد خان داود (سوادکوهی) سالها با آقا محمد خان در لاریجان و نور « یسن و قلعه لار » زد و خورد پرداخت . با آنکه یکبار حریف خود را در جنگ تن بدن بدست آورد و نکشت بالاخره در نتیجه فریبی متواری شد و بعد ها در مورچه خوار اصفهان فوت کرد .
نسب این مدعی پیشوای قاجار بفاصله کم با اسفندیار پسر کیا جمال الدین یکی از سران این دودمان مربوط میشود . توضیح آنکه در زمانی از کیا جمال الدین چهار پسر ماند : (اسفندیار - کریم - جمشید - داود) . از این جا است نام اسفندیاری (۲)
چون در این جا مقصود مطلقاً نوشتن تاریخ نیست بطور اختصار می افزایم : کیا جمال الدین منسوب بدودمانی است که قلندر و حکمرانی آنها در تمام دوره های اسلامی نور و لاریجان و مضافات آن بنام : (رستم دار) و گاهی تاحوالی طهران قدیم بوده است .

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود بشماره (۸ سال اول) مجله یادگار .

۲- مزار کیا داود پسر کیا جمال الدین با گنبد و کتیبه معین در دهکده ییلاقی (یوش) است .

۲۲۲۴۵

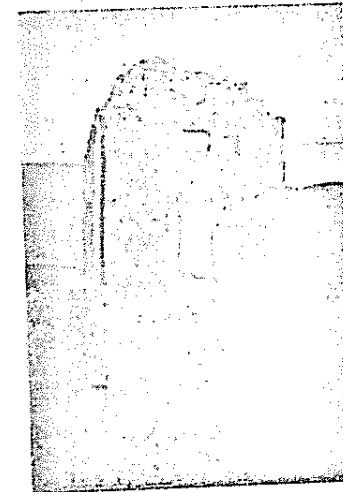
DS316

۴۸

هدیه

خانواده اسفندیاری به دوستان و اقوام

آخرین نفر این دودمان که دربار پادشاه صفوی را ترک گفته و بغیال استقلال افتاده است
ملک جهانگیر است. ملک جهانگیر در قلعه مارون ی کوه (مارانکوه) کجور بدفاع
و مقاومت پرداخت. این واقعه در اوایل سلطنت شاه عباس کبیر و لشکرکشی آن پادشاه تشخیص داده
میشود. بعضی از مورخین سال (۱۰۰۶ هجری) ضبط کرده‌اند.

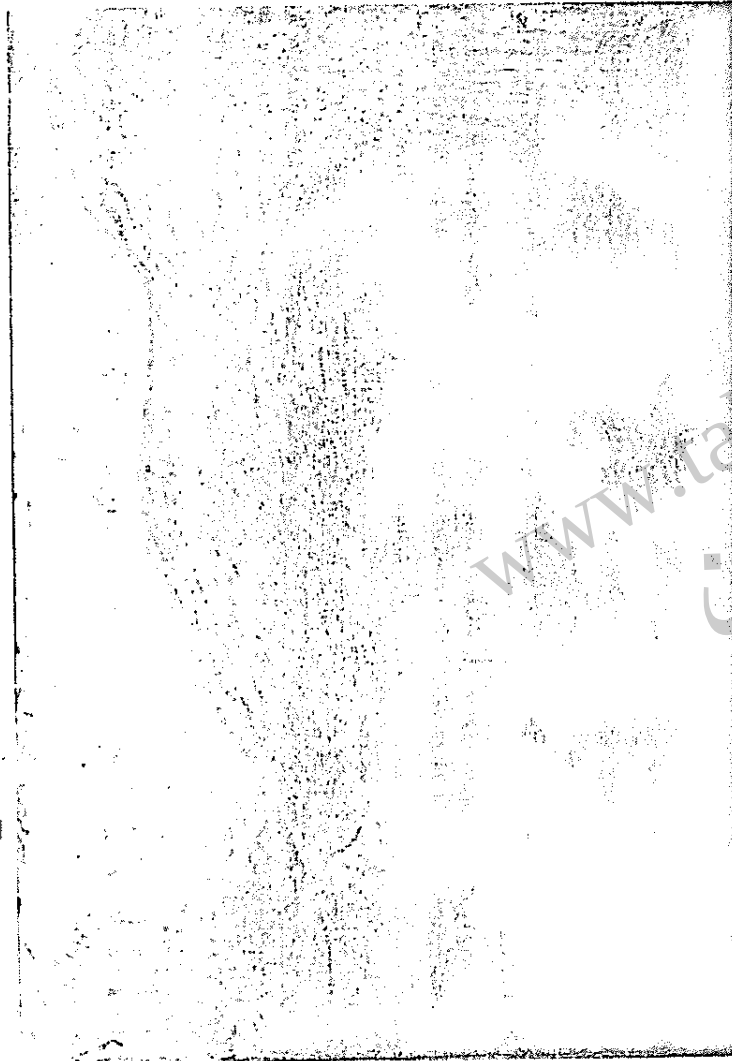


مزار کیا داود

فاصله نسب این جهانگیر (همنام پسرعم خود حکمران نور) بچند یشت معین بکیومرث
بن بستیون (پستون) میرسد.

جلال‌الدوله کیومرث بن بستیون که مزار او اکنون در هز ارخال کجور است (۱) پس
از سالها که منتظر فرصت مزیت (یعنی پس از فوت پادشاه گورکانی امیر تیمور در ۸۰۷ هجری)
دوباره بقلمرو فرمانروائی خود آمد و تسلط بهم رسانید. او یکی از بنام ترین شاهان این سلسله است.

(۱) در اما مزاده محمد و صاهر روی درکه از آثار قیمتی صنعتی قرن نهم به‌شمار می‌رود
منقوش است: «قدّم هذا الباب بامر السلطان الاعظم مالك الرقاب والامم ملك كيومرث خلد الله ملكه
وسلطانه واوضح على العالمين احسانه في تاريخه جادى الاول سبع واربعين ثمانمائة و مزاريشتر
این فرمانروایان در گوردد (نور) است و مزار این بن از آنها (کاسوس بن کیومرث) در بالوی نور میباشد.



منظره «بوش»

اثر نقاشی مرحوم کمال‌الملک

زکن مهم دودمانی که در رستماد حکمرانی داشته اند و مورخین بومی مازندران سند اصلی را راجع بآنها بدست میدهند .

نسب افراد این سلسه که بذکر ملک کیومرث از آنان کفایت شد به **گاو باره** میرسد .
گیل معروف به **گاو باره** « کاوی وره » پسر **گیلان شاه** بود - مورخین اینطور مینویسند که پدر **گیلان شاه** بر قسمتی از اراضی روس و خزر و سقلاط دست داشت و ممکن است خود او از همان زمان **بادوسپان** (۱) نامیده میشده است . دوره تسلط بهرسانان نوه او یعنی **گیل** پسر **گیلان شاه** مقارن با اوقاتی است که یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی متواری میزیست . یعنی بین سنه ۶۴۲ (جنگ نهاوند) و ۶۵۱ میلادی در آن تاریخ هنوز سران بسیار دلیزمجله در شمال ایران کردن باطاعت اعراب فرود نیاورده بودند و برای استقلال خودکوش داشتند .
 سابقاً یعنی پیش از این تاریخ **گیلان شاه** پدر **گیل** را منجین گفته بودند که پسر او سلطنت **طبرستان** میرسد (۲) مختصر اینکه **گاو باره** بطبرستان آمد (در دوره تسلط کارن ون ها = آل قارن) و بنقصود رسید

او بتاریخ ۲۷ هجری که پیش از وفات یزدگرد باشد مؤسس سلسله ای شد که مورخین قسمتی از آنها را که در رویان (۳) کجور (رویس = روین) (۴) و در حدود مازندران (۵) تسلط داشته اند بنام **بادوسپانیان** می نامند .

حکمرانان این سلسله معروف بوده اند بقاومت و حفظ استقلال خود در برابر تسلط خارجی . پیشتر آنها در این خصوص که از نقطه نظر حس ملی باید در آن دید دارای حکمرانی شایان ملاحظه بوده اند . یاد آوری از دوتن از این حکمرانان از این نقطه نظر بی مورد نیست .

اسپید خورشید دوم (دابویه) و از اولاد **گاو باره** در وقایع سال ۱۴۱ هجری (۶) بعد که در محاصره اعراب خود را با زهر هلاک کرد (۷) بعضی می گویند با زهری که در نگین انگشتری خود داشت .

اسپید شهریار پسر **بادوسپان** دوم که بعیت اسپید خورشید را بآوند (سوادکوهی) و **مهمستمغان** و **ولاشو** و **ندادهرمز** (کارن ون) جد اعلا ی مازیار جنگجو و فداکار نامی که در روز معین بقتل همه اعراب مقیم مازندران پرداخت . این واقعه در حدود سال (۱۶۰ هجری) و در تاریخ ایران از شورش های قابل ملاحظه بر ضد تسلط خارجی است .
 این اسفندیار می گوید : ... بجائی رسید که زنان شوهران را از پیش گرفته بیرون میآوردند و بکشان او (یعنی ونداد هرمز) سیرده کردن می زدند .

- (۱) مارکوارت این کلمه را صاحبان کشور معنی میکند . با دوسپان کلمه پهلوی است (بادوسپان = بادوسپان - بات هیان و ... یعنی سرکرده اسفندیاران
- (۲) این اسفندیار که تاریخ او در قرن هفتم هجری نوشته شده
- (۳) حدود العالم (۴) بندهش (۵) از قرن چهارم بعد مورخین اینطور اسم برده اند
- (۶) تاریخ محمد جریر طبری (۷) اولیاء الله آملی که تاریخ خود را در قرن هشتم بنام فخرالدوله شاه غازی یکی از بادوسپانیان نوشته است .

در این شورش کک ملی بومیان که از تعدی و فشار مالیاتی نواب خلفا در طبرستان بستم آمده بودند بسیار دخیل است و از این راه می توان بآن جنبه دموکراتیک داد .

حاصل آنکه خلفای عرب کرا را لشکر بطبرستان فرستادند و حکمرانان بومی (در سرزمین پرافساده که زمانی روم و اکنون بغداد را بوخت انداخته بود) بقاومت شدید تر ناچار شدند و بعدها در زمان مهدی خلیفه دو فتح نمایان تر نصیب سران بومی گردید . چنانکه در شکست **فسر اشه** (سردار عرب) برقم شکست و اسارت ده هزار عرب در یک جنگ بر خورد می شود .

وقایع تاریخی دوره تسلط این حکمرانان البته تفصیل زیاد را درخواست می کند چه برای حفظ مرز و بوم خود در برابر تسلط خارجی چه از لحاظ حمایت آنها و امتثال آنها بفرمانداران مرکزی ایران (در موقعی که تمام نقاط ایران در زیر فشار تسلط خلفا بوده است) موضوع تحقیق وسیعتری است . آنها تا نیمه قرن دوم سکه هایشان و پیش از این مدت کتابهایشان بخط پهلوی بوده است . اطاعت نکردن و آزادی عقیده آنها باندازمای است که تازه در قرن نهم هجری کیومرث بن یستون بپیل خود شیعه امامیه می شود .

جنگهای **محمد رضا خان** با آقا محمد خان تا اندازهای از توارث این حس مقاومت حکایت میکنند همچنین کور شدن حاج **علیرضا خان** برادر **محمد رضا خان** حاکی از این معنی است . معروف است او برای اینکه سر بدست جلا دهد با فرستادن بیامی معنی دار خود ، چشم خود را بیرون آورد و برای شاه فرستاد .

نیز بعدها مقاومت **محمد مهدیخان امیر مظفر** پسر میرزا نبی خان از نواده **کوه نور** پسر **محمد رضا خان** در برابر فشارهای مرکزی **طهران** وقایع تاریخی را یاد می آورد .

و نیز حمایت های شجاعانه پسر عم امیر نامبرده **ابراهیم خان** (اعظام السلطنه) از مشروطه خواهان خالی از نفوذ این حس نمیتواند قرار بگیرد .

با تأسیس انجمن طبرستان بعیت امیر مؤید سوادکوهی او یکی از مؤسین کتابخانه ملی در بیدار کردن فکر مردم آن دوره برای تولید انقلاب بشمار میرود .

پس از شکست **محمد رضا خان** و کور شدن حاج **علیرضاخان** نیز در این دودمان از حیث دانستن نسب بنام های معروف برمیخوریم . یکی از آنها نام **محمد اسماعیل خان** (وکیل الملك) نوری حکمران کرمان و بلوچستان است .

وکیل الملك نوری که اسفندیاری های کرمان باو منسوب هستند وقف و خیرات بسیار کرده است - نه در موطن اصلی خود (یوش) بلکه هنوز در بعضی از شهرهای ایران آثاری دارد .

اما طوایف دیگر مجلی (بهزادی ها که علامه **نوری** و **محمد ولی خان** سراج الدوله نوری از آنها هستند و **نالیج ها** که میرزا **یوسف حکیم** شاعر و فیلسوف و متقد قرن سیزدهم هجری بآنها منسوب است (۱)) چگونه از این دودمان ریشه می گیرند . برای خوب تر نودن آن مجال فراخ تر لازم است . اینک بهمین مختصر که اشارت بریده بهرستی است اکتفا می شود .

(نیمه یوشیج)



نمونه خط آن مرحوم

**تحصیلات و روابط
با اهل علم و ادب**

از بدو جوانی تا آخر عهد کهنوت هیچوقت از مطالعه و مباحثه تحقیق فارغ نشست چنانچه پس از فراغت تحصیلات مقدماتی در مدرسه دارالفنون در مدت توقف در آلمان بر زبان آن کشور آشنا شد و در هندوستان موقع را برای فرا گرفتن زبان انگلیسی مفتهم شمرد و در مراجعت بایران در تکمیل الیه فرانسه و انگلیسی همواره کوشش داشت و بر این دوزبان مسلط گردید. در آذربایجان ترکی آموخت. در عربی، فرانسه و انگلیسی ترجمه های مفیدی از آن مرحوم باقی مانده و در عین حال در تمام مدت عمر در فقه و اصول تفسیر و حدیث در ادبیات و عربیت رسوم حسن خط و انشاء و شعر بطور دائم کسب اطلاع و کمالات میکرد و با فضلا و اهل علم که وجودشانرا بسیار گرامی میشمرده همیشه در آمیزش بود. مانند مرحوم میرزا محمدجناب، مرحوم شیخ حسین نجفی، مرحوم پیشاوری شاعر معروف، مرحوم میرزا لطفعلی صدرا لافاضل، مرحوم میرزا رضا قلی شریتمدار نوری و مرحوم شریعت سنگلجی - بعضی از این آقایان نظر به تجانس و خلط و آمیزش منزل ایشان را از خود دانسته و بطور دائم و یا موقت در آن مکن داشتند.

پیورد نیست باشعار زیر که در تشویق بطلب دانش و همت فراهم آوردن برای کمالات معنوی سروده است یاد آور شویم:

گفت پیغمبر که علم آوز، شو حتی بچین	رو تو از ملک اروپا علم و صنعت یاد گیر
ناستوده عادت آری، تحفه و آه-م بچین	کی روا باشد، بجای صنعت و علم شریف
تورا بهر بازی نیاورده اند	برای تباهی نیروورده اند
چو طفلان چراست بازی شدی	سوار نی و اسب تازی شدی
مکن عمر خود را فدای هوس	که بنیاد خود را نکنده است کس

صفات مخصوص

مرحوم حاجی محشم السلطنه خوش مشرب، فروتن و دارای سیا و رنگ سالم حاکی از تندرستی و عدم اعتیاد به هیچ چیز و نشاط واقعی بود. ملاطفت و مهربانی را تا دم مرگ فراموش نکرد با غم و شادی هر طبقه همیشه شریک بود با اینکه در جامعه مقامات ارجند و موقیت عالی احراز کرده بود هر چه از نظر معلومات و مقامات بیشتر رو بکامل و ترقی میرفت کمتر در آرامش ظاهر و باطن و در حال و رفتار او تأثیر میکرد. سهل است روز بروز بر حسن خلق و مهر و محبتش نسبت ببردن افزوده میشد. چون در وجود او هرگز کبر و نخوت و خود نمائی راه نیافت و مکارم اخلاق را بعد از اراط رسانده بود در هر طبقه دوستان یشمار و محبوبیت بسزائی داشت.

در اعمال خود نیت پاک داشت و نسبت به همه کس خیرخواه و رؤف بود. بیشتر اوقات خود را صرف اصلاح امور و انجام حوائج مردم میکرد. از فقرا و بیچارگان دستگیری مینمود، حمایت مظلومان و مستیدگان توجه خاصی مبذول میداشت، با همه گروه مردم نشست و برخاست و معاشرت داشت، سخی و مهمان دوست بود، در خانه او شبانه روز بروی همه کس باز بود و بطلب هریک باسبای آرام و قیافه

محبوب و متمم استماع میشد - برای هرکاری اهیتی قائل بود و هیچ امری بدون اقدام نمی ماند و بسکوت نمی گذشت .

از صفات برجسته او وطن پرستی است (که تا دم آخر حیات پرور داد و باید بهر ایش در آخرین ساعات زندگانی بحضور اعلیحضرت شاهنشاهی در مرخصخانه بی برد) ثبات در دوستی ، قوت و وفات است و باید او را نمونه بارزی از رجال ممتاز و کیاب قدیم ایران دانست .

در این اشعار فضیلت و جوانمردی را بیان کرده :

بیجان را نوازش چون پدر کن	بجال و کارشان نگو نظر کن
که این رسم جوانمردان دنیاست	تو خود را در جوانمردی تبر کن

فتوت هر کسی را رهبر آید	مروت با کسی گر همر آید
فرو نشیند از شکر نکوئی	که در مردان جز این خصلت نجوئی

رضای خدا خدمت بتدگان	بود راه و رسم برآزندگان
----------------------	-------------------------

گر موفق شوی ببنکی خلق	شکر توفیق را بزرگ شمار
مرد منت بد دیگری نهی	باشد از کار نیک منت دار

ایزدت فرمود هان غافل مشو از کار نیک	ترك فرمان کردی و جرمتی نمودی بار دین
دین ز تو یزار و یزاری تو از دین لاجرم	زانکه او پاک و تو هستی با پلیدیها عجب

طرز زندگی

باینکه مرحوم حسن اسفندیاری در اوان شباب و در ادوار بعدی بکرات بامور پنهانی طولانی و مسافرت های تشریفاتی بخارج ایران رهسپار شده و سالها در ممالك اروپا زندگی کرد بعضی اینکه بایران مراجعت میکرد یادگارهای خوب ممالك غربی را

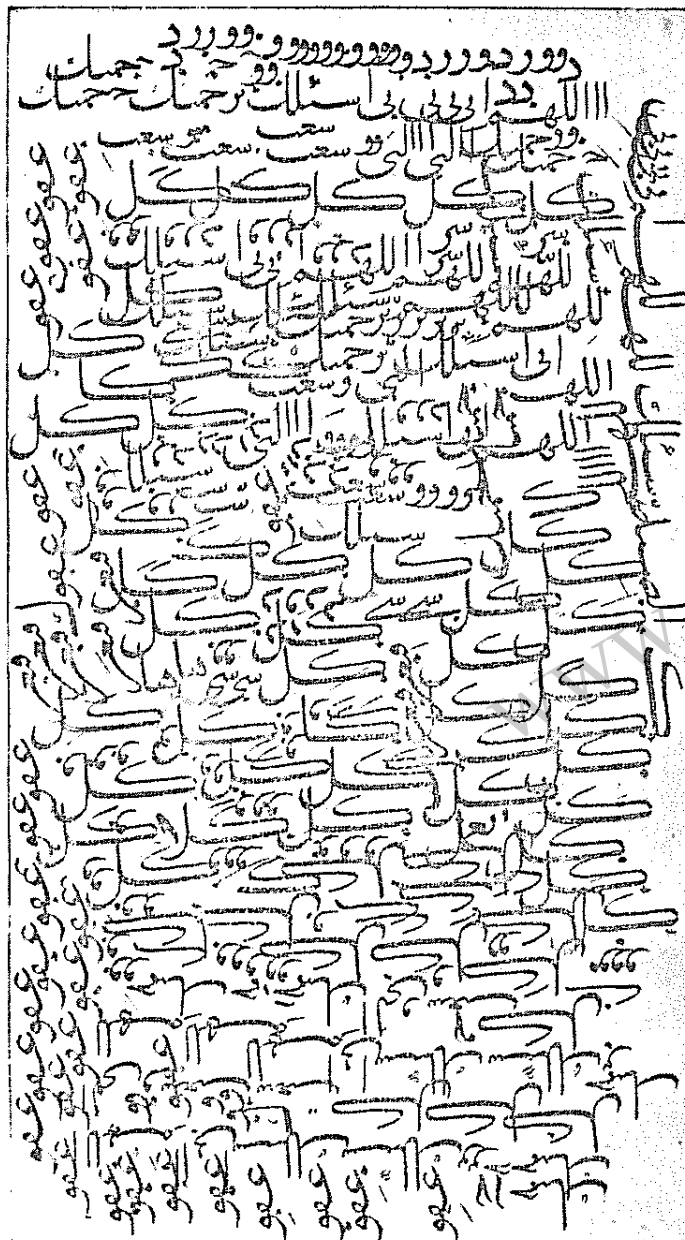
حفظ ولی از عادات اثری و شخصی شرقی خود هم صرف نظر ننموده بدون تغییرات محسوس در روش زندگی بهمان رویه پیشین و وضع ساده و بی آرایش قدیمی و مؤانست و مجالست با ادا و فضلا زندگانی را ادامه میداد و این دوام و ثبات دو عقیده و سلیقه آبا و اجدادی مورد احترام و تکریم همگان بود و از کسان و دوستان در خانه شخصی بهیرانی و بدون قید و تکلف پذیرائی میکرد .

خدمات دولتی

در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در سن بیست سالگی در وزارت امور خارجه زیر دست برادر بزرگ خود مرحوم میرزا عبدالله خان مستشار الوزاره (که از مأموریت خارجه بتهران احضار و در آن وزارتخانه اشتغال داشت) و در اداره « ممالك

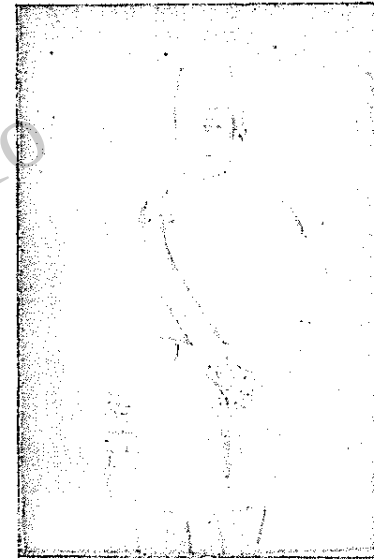
غیر مجاور » مشغول بخدمت دولت گردید .

سال ۱۳۰۳ قمری مرحوم حسن اسفندیاری بسمت ثابت سفارت در معیت مرحوم میرزا رضا



نمونه خط آندرجوم

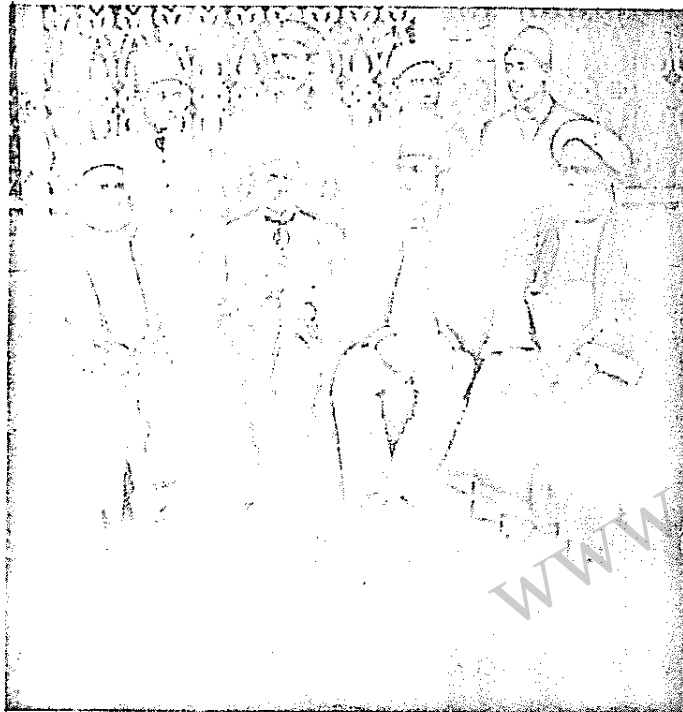
خان کرانیایه (مؤید السلطنه) که بقام سفارت ایران در آلمان منصوب شده بود برلن عزیت کرد و



در برلن

دوره خدمت در آن کشور را در زمان امپراطوری گیلوم اول و صدارت برنس یسارک که از آن خاطره های بس فراوانی داشت مفتخرانه بیان رسانید ویس از مأموریت در آلمان از طریق اسلامبول بکه معظه مشرف گشته و در ۱۳۰۷ قمری بتهران مراجعت کرد و در وزارت خارجه بریاست اداره دول غیر همجوار شروع بکار نمود و مدت خدمت آن مرحوم در اداره مزبور تا سال ۱۳۱۲ بطول انجامید . در سال ۱۳۱۲ قمری ناصرالدین شاه که مراتب کاردانی و علائم فرزادگی و استعداد فطری اسفندیاری را مشاهده کرده بود بلقب « محشم السلطنه » برگزید و بسمت ژنرال قنصل ایران در هندوستان برقرار شد و از راه شیراز عازم آن دیار گردید .

سه سال بعد یعنی در ۱۳۱۵ قمری مأموریت هندوستان بپایان رسید و بتهران مراجعت کرد . و ریاست وزارت امور خارجه که ارثاً اشغال آن مقام را ذیق بود باو محول گشت . در ۱۳۲۲ قمری درسفر سوم مظفرالدین شاه باروبا با سمت ریاست وزارتخارجه و نمایندگی ازطرف آئوزارتخانه در زمره ملتزمین خدمت شاه بود.



در هندوستان

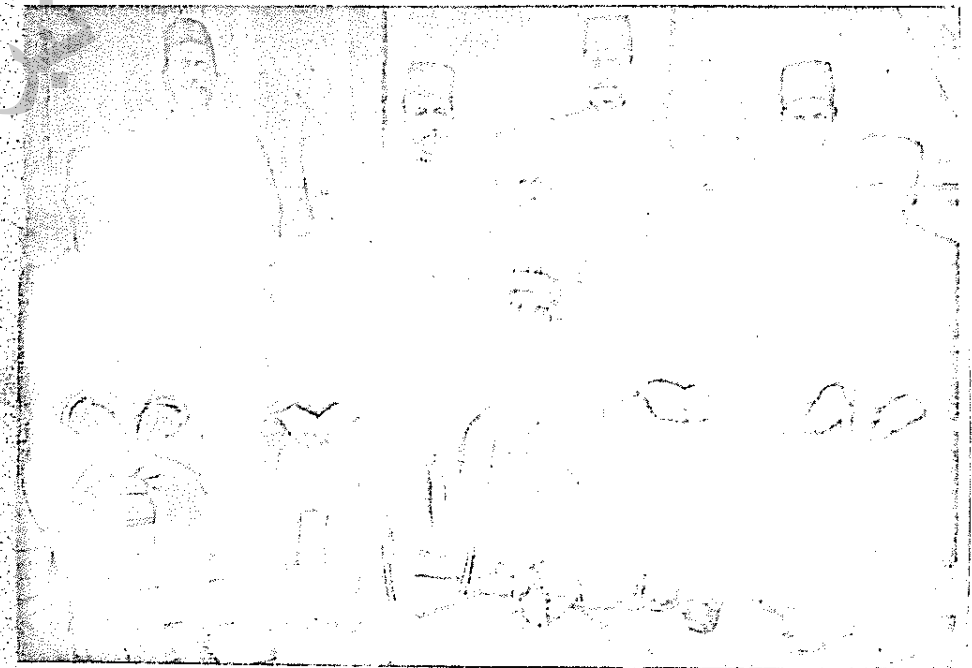
در زمان صدارت میرزا نصرالله خان بیرنیا (مشیرالدوله) مترجم حضور شاه و واسطه بین دیوار و وزارت امور خارجه بود و عرایش آئوزارتخانه بوسیله او بمرض مقام سلطنت میرسید .

در ابتدای مشروطیت محمد علی شاه میرزا علی اصغر خان اتابک را بصدارت برگزید و در این هنگام حاجی محشم السلطنه بسمت معاونت صدارت برقرار گردید و کارهای دولت در مجلس اول بوسیله او حل و فصل میگشت .

در سال ۱۳۲۵ قمری که بین دولین ایران و عثمانی اختلافات سرحدی پستی درجه شدت رسید و طرفین هتبهائی برای رفع آن بمرز اعزام داشتند هیئت ایران بریاست آن مرحوم برضائیه اعزام شد و در عین حال فرمانداری آذربایجان غربی هم ضمیمه آن مأموریت باو محول گردید . این مأموریت خطیر را که از لحاظ موقعیت سیاسی و سختگیری عثمانیها و اغتشاش عشایر و



ریاست وزارت خارجه

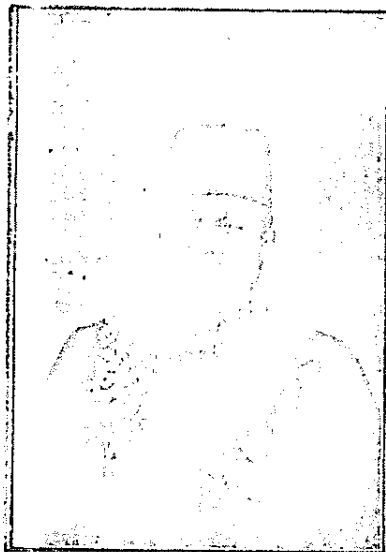


در رضایه

دسایسی که بطور دائم بکار میرفت و با انواع نامالیات حتی با خطر مرگ مواجه گردید و بسیار مشقت آمیز بود با کمال بردباری و متانت و مهارت انجام داد و از نظر اجرای دقیق منویات دولت برای حفظ حدود مرزی همین عزیز خود و همکارانش از هیچگونه مجاهدت و فداکاری دریغ ننمود.

سال ۱۳۲۸ هجری قمری در ریاست وزرائی حسن مستوفی (مستوفی الممالک) برای نخستین مرتبه عهده دار سمت وزارت شد و بوزارت دادگستری منصوب گردید و در آخر آن سال در ترمیم کابینه، وزارت امور خارجه باو محول شد و در موضوع قتله مرحوم (صنیع الدوله) از نظر تعقیب و کشف قاتلین و مجازات آنها جنبه وظیفه شناسی و استقامت و سیاستمداری خود را بثبوت رسانید.

در کابینه محمد ولیخان (سیهسالار) او مجدداً عهده دار وزارت امور خارجه شد و هنگامیکه سیهسالار به علت اختلاف با مجلس بقصد مسافرت بارو یا برشت رهسار شد ریاست وزرائی بمرحوم



حسن استفدیاری تکلیف شد ولی او از قبول آن بنا به مصلحت وقت امتناع ورزیده و صلاح را در عودت دادن سیهسالار دانست و شخصاً نیز وسایل این امر را فراهم ساخت و تا زمان ورود مرحوم سیهسالار امور نخست وزیری را کفالت میکرد.

در اواخر جنگ بین الللی گذشته موقعیکه محمد حسن میرزا قاجار ولیعهد باذربایجان رفت مرحوم استفدیاری بپایالت آن خطه و پیشکاری ولیعهد منصوب و آن مأموریت را بانهایت مشکلات سیاسی و حزبی که در آنجا جریان داشت با کمال کجاست و فراست انجام داد.

در سال ۱۳۳۸ قمری پس از انعقاد قرارداد معروف ایران و انگلیس چون حاجی محتشم - السلطنه با تمام قوا با عقد آن قرارداد مخالفت ورزید در نتیجه باتفاق چهار نفر از رجال وطن دوست، آقایان صادق صادق (مستشار الدوله) اسمعیل ممتاز (ممتاز الدوله) مرتضی ممتاز الملك و حاجی مبین التجار بوشهری بکاشان تبعید شد و در اتنای راه دچار حادثه ای گردید و چشم چپ او

در پست وزارت خارجه

آسیب یافت و بعداً بکلی معیوب شد ولی در تمام مدت عمر هیچگاه نسبت بسبب این بدبختی نه اظهار کرد و نه شکایتی داشت و حتی بروی خود هم نیاورد بلکه در خیلی موارد نیز از لحاظ پیشرفت مقاصد کشور از همکاری و تقویت هم فروگذار نکرد.

در مراجعت از کاشان پس از چند ماه در کابینه جناب آقای احمد قواء (قوام السلطنه) که در ۲۷ خرداد ماه ۱۳۰۱ شمسی تشکیل گردید، وزیر فرهنگ شد و چند ماه بعد همان سال در کابینه

مرحوم مستوفی الممالك مجدداً بوزارت فرهنگ منصوب و تا سال ۱۳۵۱ قمری بطور دائم متصدی وزارتخانه های خارجه ، دارائی ، دادگستری و کشور بود .

سال ۱۳۰۹ شمسی از تهران بوکالت دوره هشتم تقبیه انتخاب شد و تا پایان دوره سیزدهم وکیل طهران بود .

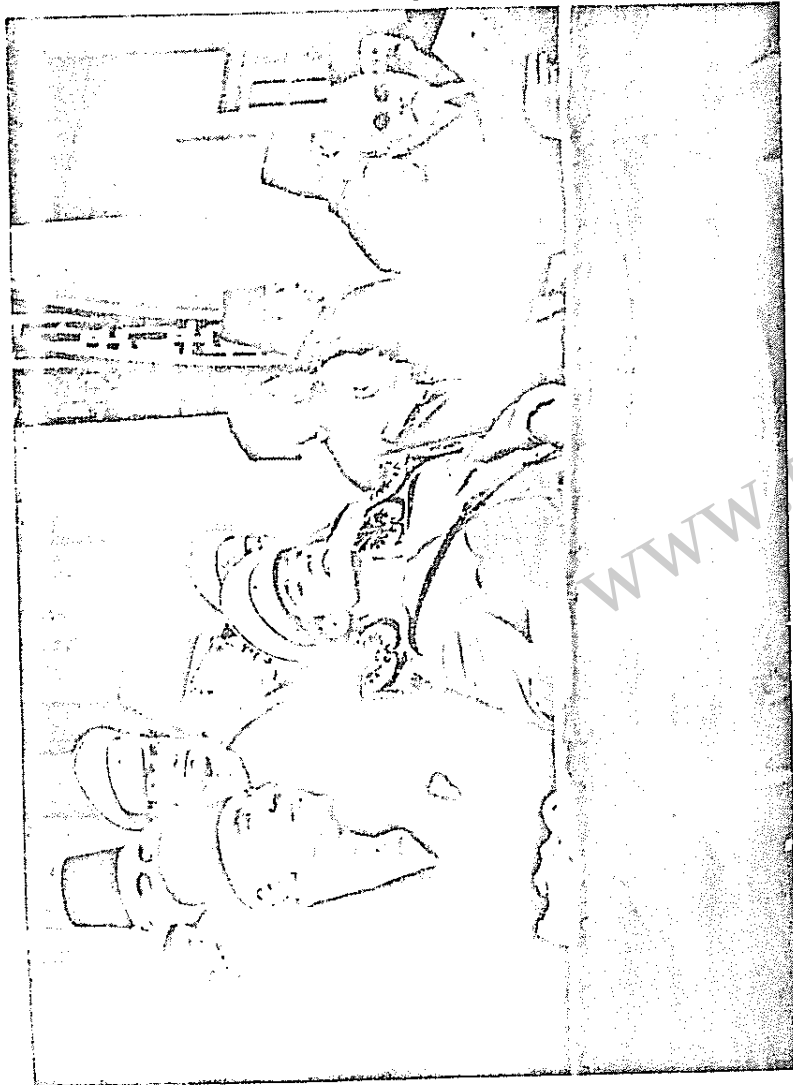
دردوره دوازدهم که از تهران انتخاب گردید نظر باینکه سن او متجاوز بر هفتاد و با قانون مطابقت نداشت از وکالت استعفا داد ولی بامر اعلیحضرت رضا شاه پهلوی و تقاضای اهالی ازهر طبقه قبول وکالت کرد . دردوره سیزدهم هم بپسان علت وکالت را رد کرد و مراتب را کتباً بوزارت کشور اعلام داشت ولی از لحاظ اهمیت موقع ، رای دفته دیگر و بنا بتقاضا و اصرار دولت وقت نمایندگان و طبقات مردم قبول وکالت کرد و از آغاز دوره دهم بیوسته مقام ریاست مجلس شورای ملی را عهده دار بوده است .

در مدتی که بسمت نمایندگی در مجلس مشغول خدمت بود ریاست جمعیت طرفدار جامعه ملل را هم کماکان عهده دار بود و از طرف دولت دو مأموریت مهم که شایسته یک نفر از رجال کهنسال کثورت است بآن مرحوم محول شد ، ۱ - در مراسم تاجگذاری اعلیحضرت ژرژ ششم در سال ۱۳۵۶ قمری (۱۹۳۷ میلادی) بر ریاست هیئتی بلندن رفت ، ۲ - برای انجام مواصلت با خاندان سلطنتی مصر بر ریاست هیئتی بمصر رهسپار گردید .

در انعقاد قرارداد بین ایران و متفقین در جنگ ۴۵ - ۱۹۳۹ با تشریک مساعی دائمی بامر حرم فروغی این امر مهم بخوبی انجام یافت .

بس از اختتام وکالت دوره سیزدهم در ۱۳۶۲ قمری از کارهای دولتی کناره گیری کردند . در این موقع بمعاشرت و آمیزش با علما و ادبا و بمطالعات علمی و ادبی خود با دقت فراوان تر بیوست و قسمتی دیگر از اوقات او با وجود ضعف و کهنسنت و ناتوانی ولی با خوشروئی و علاقه کامل بمصرف رسیدگی بارجاعات دائمی مردم و تهنیت و تسلی و صله رحم و برگذار کردن دعوتهای رسمی و آمیزشهای عام المنفعه اجتماعی میگذاشته است .

نباید فراموش کرد که در همین اوقات معظم له بر ریاست انجمنهای روابط فرهنگی ایران و آمریکا و ایران و چین و ریاست کتبه جمع آوری اعانه برای آسیب دیدگان کشور چین برگزیده شده بود . همچنین بر ریاست شورای علوم دینی در تهران منصوب و در همین حال مانند سابق وظایف خود را بست عضویت بیوسته فرهنگستان ایران انجام میداده است .



در مورد مقاصد عالیہ مرحوم اسفندیاری در مسافرت بمصر اینک شرحی که بقلم آقای میرزا محمد تقی قمی نگاشته شده عیناً نقل میشود :

بسمه تعالی

شاید خدا خواست که در آنروزها در مصر باشم تا امروز بتوانم با نوشتن يك جریانی که در روزهای خود جزء فعالیت‌های سری بوده و امروز باید با نهایت تأسف اسم آنرا افکار نشده گذاشت گوشه تاریکی از شخصیت مرد بزرگی را روشن دارم.

مرحوم اسفندیاری را همه میشناختند، همه او را قطع نظر از صفات و مزایای عالی يك مرد مذهبی معتقد میدانستند من هم مثل همه، معاشرتی هم در طهران با آن مرحوم داشته و بعداً مسافرت طولانی این جانب بمصر مدتی مرا از محضرشان بی نصیب داشت تا بیش آمد وصلت دو خاندان سلطنتی مرحوم اسفندیاری را بمصر آورد و سهم وافر از زیارتشان نصیب کرد.

پایه معاشرت و صحبت‌های با آن مرحوم را از همانجا که در طهران ختم شده بود گرفتم ولی کم کم میدیدم با اسفندیاری دیگری مواجه هستم.

این مرد در نفس است و تجسس حرف‌های دیگری دارد، میخواهد ملاقاتهایی که ارتباطی با مراسم رسمی تشریفاتی ندارد داشته باشد و در عین حال گرفتار ملاحظاتی است از حالات رجال دین و اشخاص متورالفکر پرسش‌ها دارد اسامی جمع میکند ولی نمیخواهد آنچه در دل دارد بگوید گویا غیر از آنچه تصور میکردم که آمدن آن مرد فقط جنبه مراسم و تشریفاتی دارد مقصد و مقصود دیگری دارد که چند روز اول را در مطالعه آن میگذراند.

روزهای اول گذشت و حس میکنم که با اینجانب مطلبی دارند که هر روز را بروز دیگر میگذارند پیش از این هم احساس نکردم تا روزی رسید که مرحوم اسفندیاری نظریه خودشان را در بین گذاشته بطوریکه اظهار میداشتند از نظر نزدیکی اینجانب با وضع مصر و بیشتر بلحاظ جنبه دینی و روحانی که تدریس در جامعه‌الازهر برایم اثبات مبداء است و با رجال دینی ارتباط ثابتی برایم بوجود آورده بود ایشان را متوجه ساخته بود که اینجانب را در جریان فکر خود و شور بگذارند.

خلاصه نظریه این بود که اسلام و مسلمین يك تشنگ عجیب و غریبی مبتلا شده و سیاست‌هایی دخالت داشته تا دستجات دور از همی بوجود آورده و این دوری فرق اسلامی از یکدیگر گرچه بر ضرر تمامی آنان است ولی متأسفانه ضرر فرقه شیعه از دیگران بیش است و بالاخره فرقه ای که بشیعه معروف است از دیگران عقب‌تر مانده و پیشوایان سهم بزرگی در ایجاد این موقعیت داشته‌اند و بطوری این فرق اسلامی را از یکدیگر جدا ساخته اند که حتی سنی و شیعه فکر نمیکردند که میتوانند با یکدیگر وصلت کنند و نیز میگفتند که اگر با ضعف مزاج بدین مسافرت با تایل تن در دادم بیشتر برای آن بود که شاید بتوانم فکری کنم که در کشور مصر که امروز برای کشورهای اسلامی و عربی

مرکزیتی بدست آورده بكمك روشن فکران و روحانیون منور این کشور شالوده يك وحدت دینی و معنوی بریزیم و چون در همراهان خودشان بعضی را با این فکر موافق نمیدانستند و علاوه از قبول این فکر در ایران و هیئت حاکمه هم اطمینان نداشتند روی این نظر میل داشتند مذاکرات و ملاقاتها بمصر مانده باشد و حتی الامکان کسی از آن مطلع نشود.

مرحوم اسفندیاری معتقد بود که امروز از این اتصال دو خاندان میتوان استحکام روابط معنوی تسنن و تشیع را نتیجه گرفت و اگر این نتیجه گرفته شد و حقاً این دو ملت بهم نزدیک شدند این وصلت را که انجام میدهم وصلت پایداری است که از آن شمرا و نتایج مطلوب دیگری هم خواهیم رسید.

تأثیر این افکار در شخص این جانب که برای العین اثرات شوم این تفرقه و تشنگ ها را میدیده و میدانستم و برای همین‌گونه افکار بآن مسافرت طولانی رفته بودم چه بوده وجه اندازه توانستم مؤثر شوم قسمتی است که بایستی از تشریح آن معذورم داشت.

خلاصه قرار بر این شد که اقدامات شود اقدامات اولیه عبارت بود از ملاقاتهای متعدد با رجال علمی و دینی متفرق مصر و بالخصوص با مرحوم علامه شهیر طنطاوی که تفسیرش از آثار معروفه اوست ولی چند روزی نگذشت که از مجموع این ملاقاتها و کسب نظرها بدین نتیجه رسیدند که باید موضوع را با رجال جامعه‌الازهر حل کنند از این بیعد ملاقاتهایی بین فقیه ما و مرحوم استاد الاکبر شیخ مصطفی الہرانی که علاوه بر سیاست جامعه‌الازهر از نوابغ عظیم‌النظیر شرق و اسلام بودند دست میداد، مذاکرات با نهایت یکدلی و صمیمیت جریان می‌یافت گفتگو بر می‌مشت و مرحوم اسفندیاری بالنت عرب کاملاً آشنا بودند و با عربی عصری هم که غیر از عربی حجازی یا مندرجات کتب متداوله پیش ما است گویا در اثر برانیک در طهران آشنا شده بودند بطوریکه ملفت گفتار طرف میشدند و یارۀ مطالب را هم خود میتوانند بگویند دور نرویم درد ها و راههای حل یکدلی گفته میشد و بدون نظر عصیت و عناد میگذشت بطوریکه اینجانب نمیتوانم هنوز منظره و لذت آن مجالس را فراموش کنم. شیخ مرد با هوش و موقع شناسی بود و چیزی که بیشتر بر حل مطالب کمک میکرد آن بود که شیخ تصور میکرد تصمیماتی که گرفته میشود از طرف ایران از دربار گرفته تا عامه مردم استقبال میشود و آنها پشتیبان این افکارند و البته برای آنکه این نفاق و دویت در زمان او رخت بر بندد حاضر شده بود صادقانه موافقت‌هایی نموده و حتی با احساسات عامیانه عوام الناس و مقدس متمصب مبارزه کند ولی خبر نداشت که مرحوم اسفندیاری اتکالی جز بغدا نداشت و حتی در افشای صحبت هایش احتمال خطر برای خود میداد.

شیخ‌الازهر هم صلاح دانست با بعضی دیگر از رجال دینی مذاکراتی شود که ذهن آنها هم فلا حاضر شده باشد در این ملاقاتها هم موقت نصیب شده و باشکالی بر نمی‌خورد.

پیش از چند روز بمراجعت بایران مانده بود که شالوده این ترابط معنوی و کارهایی که باید بشود تا سوء تفاهات از بین بریزد با توجه کامل بآنکه موضوع رنگ سیاسی بجود بکیر ریخته شد و حتی روی کاغذ هم بصورت یادداشتی درآمد.

خیلی میل داشتم که امروز بهتر میتوانستم پرده را برداشته و صریحاً آنچه قرار بود بشود بنویسم

ولی چه کنم که هنوز این خود سری است که علنی شدن آن ممکن است از اجرای مختل آن در آتیه جلوگیری شود هنوز هم امید باقی است مگر نه آنست که انسان تا زنده است حق دارد آرزو و امید داشته باشد ؟ همینقدر میتوانم سابقه دهم که قرار بود يك سلسله کوششهایی در ایران و مصر بکار رود و هر يك برای تقریب افغان و شناسائی دیگری قدمهایی بردارد تا در موسم حج سال بعد در مکه معظمه که شیعه و سنی معمولاً در آنجا حاضر میشوند قرار ی گذاشته شود که در آن قرار بدون نظر بآنکه سنی شیعه شود یا شیعه برگردد سنی شود ریشه خرافاتی که دولت را همیشه در جنگهای عقیدتی و معنوی داشته از بای برکنند و در نتیجه حل اختلاف و برادری متفقاً ملل اسلامی از آنجمله شیعه دوش بدوش آنان قدمهای مؤثری در راه سعادت عالم اسلامی و اسلام بردارند .

مرحوم اسفندیاری معتقد بود که دربار ایران را خواهد توانست باهمیت موضوع متوجه داشته و با موقعیتی که بدست آورده باشکالات زیادی برخورد نخواهد کرد .

در اینجا باید این نکته را اضافه کرد که اصولاً همه کس انتظار داشت که از این وصلت مهم و این نزدیکی عرب و ایران آثار مهمی دیده شود و چنین بود در صورتیکه رجال موقع بینی داشتیم که از پیش آمده ها میتوانستند با آنطور که باید استفاده کنند که قطعاً در تاریخ ایران ورق دیگری زده میشد و بر بزرگترین مشکلات که قرنهای درسیاست ما بصورت اختلاف دینی خود نمائی کرده بود میتوانستیم فائق آمد . نیای بخود مشغول آرزو و پیش آمد این وصلت موقعیت خاصی بوجود آورده بود که در این قیل امور شخص بخوبی میتوانست امید موفقیت داشته باشد .

مرحوم اسفندیاری در این افکار گرفتار تخیلات شاعرانه یا افکار ایده آلی نشده بلکه کاملاً درست تشخیص داده بود و تنها شخصی بود که بموقع تشخیص داده و دنبال تشخیص خود وارد مرحله عمل شده و نیخواست بگذارند موقعیت ازدست برود و چون مردی بود دینی میخواست از این موقعیت برای آن قسمت حساس اجتماع استفاده کند . انتخاب مصر هم برای این کار بسیار مناسب بود چه از مدتی قبل مصر سمت زعامت کشورهای اسلامی عربی را بعهده گرفته بود علاوه در مصر يك جامعه الازهری است که بوسیله آن ۱۲ هزار و سیصد دانشجوی (طلبه) آن که از تمامی اقطار اسلامی (باستان ایران) در آنجا جمع شده اند بانام عالم اسلام مربوط میشود .

از همه اینها گذشته امروز که عصر خلافت گذشته تا در آن اختلافی واقع شود و فرضاً اختلافاتی هم در خلفای صدر اسلام داشته باشیم مؤثر در طرز سیاست و حکومت فعلی هیچ يك ازمانست دلیلی ندارد که برای اختلافاتی که باید اختلاف فتوایی نام گذاشت آنقدر از یکدیگر متنفر و دور باشیم . مگر این مذاهب اربعه اهل سنت اختلاف نیست اگر هر چهار يك فتوی را پیروی میکردند که چهار نبودند اگر درست بشکافیم اختلاف ما با اهل سنت در بعضی مواقع از اختلاف حنفی با حنبلی بیشتر نیست در حالیکه آنها در يك محل تحصیل میکنند و برای يك وحدت میکوشند و ما همیشه در کناریم .

پس مرحوم اسفندیاری درست فکر کرده بود و موضوع هم بسهولت قابل حل بود و همانطور که میکت از این وصلت میشد استحکام روابط معنوی را نتیجه گرفت و در استحکام روابط قوام این وصلت هم نتیجه گرفته میشد از این جهت حق داشت اگر فکر میکرد که دربار وهبت حاکم ایران را با نظر خود موافق خواهد کرد

افسوس که در عمل غیر از این شد بیش آمد های طهران از قدم اول ورود طور دیگری شد و نه تنها قدمی بجانب آن اصلاحات گذاشته نشد بلکه صورتی تیره و تار تری پیدا کردیم بعقیده این جانب سیاستی چنان این افکار را برهم زد و عوامل آنرا از هم پاشید که اینجانب شاید خود یکی از عوامل بوده اینک در طهران بسر میرم .

در هر حال مرحوم اسفندیاری قدم بزرگی برداشت و فکر خود را در راه عظمت اسلام بکار انداخت و چنانچه نية المؤمن من غیر من عله صحیح است روح آن مرحوم از ثواب این نیت عالی که علاوه با عمل هم توأم بوده بر خوردار است .

خدا دانا است و توانا شاید روزی رسد که مجلس تذکری بزرگتر از این تذکار سالیانه فوت آن مرحوم در اثر عملی شدن آن افکار بر پا کنیم و در آنروز همه بهتر بدانند که نه تنها يك مرد خدمتگذار صدیق فکور و دانا رس بیچاره و مظلوم از دست مردم رفته بلکه يك مصلح اجتماعی و اسلامی را از دست داده ایم .

آری درویر آن روح آرام و متین چنین فکر بر هیجان و عطشی نهفته بود و کسی را بدان اطلاعی نبود . تهران - محمد ققی ققی

۱ - کتاب تجارت - قضاء - شهادت که ترجمه کتاب

قواعد الاحکام فی مسائل العلال والحرام از ابی منصور حسن بن یوسف بن مطهر الجلی است و در تهران شروع و روز چهارشنبه یازدهم صفر المظفر ۱۳۳۸ هجری قمری در کاشان در مدت

حسب آن مرحوم باضعف چشم چاپ اختتام یافته و در ۲۳۳ صفحه بطبع رسیده .

۲ - اخلاق محتشی شرح فارسی است از دعای اخلاق صحیفه سجادیه و بایات شیرین که بعضی زائیده طبع آن مرحوم و بعضی دیگر از اساتید سخن زینت شده و در تاریخ شوال الکرم ۱۳۴۸ بانام رسیده - این کتاب که در ۱۵۶ صفحه بطبع رسیده از اهمیت توصیه های اخلاقی مورد استفاده محصلین نیز قرار گرفته و تقریظ قابل ملاحظه ای از طرف شورای عالی فرهنگ بقلم آقای ابوالحسن فروغی بر آن نگاشته شده است .

۳ - علل بد بختی ، و علاج آن کتابی است مشتمل بر نصایح سودمند و در سال ۱۳۴۰ قمری در ۱۰۵ صفحه بطبع رسیده است و از نظر آشنائی کامل بنیات خیر خواهانه و جنبه وطن دوستی تزلزل ناپذیرش بنقل صفحه اول آن کتاب مبادرت میشود .

« نصیحت نیکبختان گوش گیرند ، حکیمان بند درویشان پذیرند - اگرچه عقیده مختلف و سلیقه متفاوت است ولی از آنجائی که بنده خود را یک نفر ایرانی میدانم و همبش ایران و ایرانی را دوست داشته و صلاح و فلاح این مملکت و این ملت را آرزومند بوده و خیر و سعادت خود را منوط بخیر و سعادت اهل

تألیفات ، مقالات ،
سختنر اینها (نمونه)

این ملک دانسته ام و یاری خدا بذیل دیگری توسل نجسته و در تحت لوای غیر ایران خود را نخواسته ام و برای دیگری کار نکرده و شبانه روز خود را خدای من شاهد است در غم این ملک بوده ام و با وجودیکه سفر ا و حضراً بانواع مصائب و بلایا گرفتار شده سلامت خود را از دست داده نور چشم خود را باخته و تا گلو در قرض نشسته ام از سیر این عقیده بر نخواسته ام و امیدوارم تانفس آخرین هم از عقیده منحرف نشده و خبر وطن را بنظور دیگران تفروشم و از آنجائی که این اوقات چیزهای غریب در افواه و جراید دیده و وضع وطن و اهل وطن خود را طور عجیبی می بینم و انواع بلایا را محیط باین مملکت می یابم این چند کلمه را برای تذکر برادران ایرانی خود از روی نیت خالص و حب صمیمی و خبرخواهی واقعی بعرض میرسانم :

اثر پند تلخ شیرین است
اگرش بشنوی بگوش قبول

۴ - جنگ - قسمت اول مجموعه ای است از حکایات و امثله اخلاقی و ادبی و ایات شیرین و منتخبات فصیح عربی و فارسی و بعضی اخبار مهمه دنیا و اختراعات و غیره شامل بر دو جلد
جلد اول دارای ۵۳۰ صفحه و جلد دوم آنچه که تا کنون جمع آوری شده مشتمل بر ۴۴۵ صفحه و مجموعاً ۹۷۵ صفحه است .

قسمت دوم - از مثنویات ، غزلیات و ایات اثر طبع مرحوم اسفندیاری که در ۲۱۵ صفحه تشکیل شده .

۵ - فصوص الحکم - ترجمه و حاشیه فصوص مجبی الدین اعرابی در عرفان

۶ - ترجمه شرایع محقق (دوره فقه از طهارت تا دیات) در حدود پانصد صفحه و بطبع نرسیده

۷ - منتخبات شمس المعارف بونی بطبع نرسیده

۸ - چندین جزوه تألیفات و ترجمه از عربی ، فرانسه و انگلیسی در رشته های حقوق - ریاضیات -

پیدا داشت و قسمتی که بطبع نرسیده است .

سخنرانی و خطابه (نمونه)

۱ - سخنرانی مرحوم حاجی محترم السلطنه اسفندیاری در پنجم بهمن

ماه ۱۳۲۳ شمسی در تالار فرهنگستان ایران که عیناً از نامه فرهنگستان نقل می شود :

« این بنده خوب میدانم که سخنوری حق اشخاصی است که دارای معلومات عالی و فضائل کامله و اطلاع بمسائل متضییع بوده بعلاوه صاحب حافظه قوی و بیان شیرین و مؤثر باشند . بنده چون دست خود را از این مزایا خالی و چنّه خویش را تهی میدانم همیشه از زحمت دادن بآقایان محترم احتراز داشته و با اینکه امر و اشاره آقای رئیس محترم فرهنگستان را بر خود مضاع میدانم میخواستم از

خدمتشان تقاضا ننایم بنده را از این موضوع معاف فرمایند ولی مذاکرات سابق و لاحق فرهنگستان و بالخصوص اظهاراتی که اخیراً راجع بوظایف این مؤسسه بیان آمد بنده را بواسطه علاقه ای که بعمه آقایان اعضای محترم فرهنگستان و وقت ذیقبتشان دارم و حیف میدانم که تضییع اوقاتشان بشود بصدا آورد ایست بای اسبابی نه برای سخنوری بلکه خواستم فقط چند کلمه محض تذکر آقایان کرامی خودم عرض نموده حق خود را در تذکر خاطر عزیزشان ادا کرده باشم .

همه آقایان مستحضرنند و اشخاصی که از اول تأسیس فرهنگستان بعنویت آن معین شده اند خوب میدانند که مقصود از تأسیس این اساس چه بوده اگر زائد نباشد برای یاد آوری قدری را که در نظر دارم عرض میکنم . از چندی باینطرف بعضی باین فکر وارد شده بودند که کلمات خارجی در زبان فارسی بخصوص لغات و عبارات عربی بطور اغلیت جای کلمات خود زبان را گرفته است و باید کوشش کرد که لغات فارسی باز جای خود را در زبان بدست بیاورد این فکر که در مقام سلطنت یسابقه نبود اشخاص هم عقیده موقع را مناسب دیده در تقویت این فصد اهتمام میکردند اعلیحضرت هم قصد خود را پنهان نمیکردند یعنی منظورشان این بود که زبان فارسی حتی المقدور از لغات خارجی متع باشد و تا بتوان عبارات فارسی را بی مداخله لغات خارجی بیان نمود و مسلم بود این نظر پادشاه اطرافیان را تشویق میکرد باینکه آنرا ترویج و بهوقع عمل بگذارند و بلکه مقداری هم بهبانه بیردازند بهجهت جهت بدخواه خود لغاتی بسازند بطوری که این عمل بچریان افتاده بکار خطرناکی مبادرت شد ولی از حسن اتفاق طولی نکشید خود پادشاه و اشخاصی که علاقه بزبان فارسی داشتند متذکر و وادار شدند این اقدام را تحت اصولی در آورند که از هر ج و مرج جلوگیری شود .

بنا بر این انجمنی از اشخاص مستحضر در نظر گرفته شد تا کار انتخاب لغات و خارج کردن لغات خارجی و طرز بیان و کتبات را دستوری تدارک نمایند در اینجا انصافاً باید اعتراف کنم که شخص پادشاه عقیده شان بافراط دیگران نبود زیرا خود بنده که با ایشان عیب کار را مذاکره میکردم موافق بودند و ملاحظه میفرمایند از الفاظ اعلیحضرت و غیا حضرت و ولیعهد و وزیر و غیره با وجود پیشنهادهایی که تقدیم نموده بودند تغییر آنها را اجازه ندادند باری باید تصدیق کرد این انجمن که بعد باسم فرهنگستان نامیده شد با اینکه مقداری مجبور بود راجع بلغات نظر مقامات عالی را رعایت کند خدمتی از جلوگیری این مفصده بعمل آورد که بایستی از مقاومت آقایان اعتنای محترم آن همیشه قدر دانی کرد بلی بسیاری از لتهای موضوعه دیگران بفرهنگستان نسبت داده شد و بعضی لغات غیر مأنوس که محل نظر بود در ضمن لتهای فرهنگستان ضعیف و نشر گردید ولی همینکه قدری حرارت مسبین فرو نشست و عیب کار روشن شد فرهنگستان در سدد اصلاح لغات موضوعه بر آمده در آنها تجدید نظر کرد و مقداری هم این کار پیش رفت ولی ناقص ماند .

در ابتدا فرهنگستان خود را مکلف میدانست در جمع آوری لغات و تدارک فرهنگ جامعی اقدام مؤثر نماید و در اصلاح عبارات که رو بنساز میرود بطوریکه وظیفه این مؤسسه است قدم پیش گذارد چنانکه مردمان ذی نفع این انتظار را کاملاً داشته و دارند ولی متأسفانه هیچک اینجام نرسید و این خدمت مهم که همه آرزو مند هستند بی نتیجه ماند اما مثل اینکه همیشه فرهنگستان در جستجوی

اقدامی است که خدمت مهیی باساس علم و ادب در زبان شیرین فارسی بنماید هر چندی یکبار در اینکه چه باید کرد و چه برنامه باید تهیه نمود مذاکره میشود و مکرر وقت جلسات صرف شده انجام نیتی که در نظر آقایان است موقوف میباید و گویا بواسطه یأس و بی تکیلی در این موضوع بعضی از آقایان اعضاء که وجودشان نافع بود ترك حضور جلسات را ترجیح دادند.

بدیهی است هر کس علاقه بحیثیت این مؤسسه و مقام نیل اعضاء آن دارد متأسف میشود که هیشکی مانند اعضاء محترم فرهنگستان که از منتخبین فضیلتی عصر و جز يك استثناء که در خود می بینم همه دارای معلومات عالیه و اطلاعات کافیه استاد بیان و بنان هستند و غالب آنها عمر خود را در ترویج علم و ادب صرف کرده اند و از روی استحقاق مقام معلمی و استادی را حائزند با این نیت مقدس که دارند هر هفته جمع شده و متفرق شوند بدون اینکه بطرف مقصود پیشرفت می شود و حال آنکه در مقابل دیدنه میشود جریان زبان بحال خود باقی و احتیاج مردم بلغات رفع نشده کتابهای درسی موجب زحمت دانش آموزان و گمراهی دانشجویان بوده لغات طبع شده مورد اعتراض اهل صنعت و معارف با سبیل کلمات خارجی در استعمال اصطلاحات علمی سرگردان عبارات ناروا از بعضی قلمها جاری و هنوز بدبختانه يك لغت بی عیب جامع وافی از زبان فارسی در دست کسی نیست و با همه عیب جوئی که میشود دستور مفید و هدایت نامعی برای طرز نویسندگی نبوده نشده است در صورتی که حقیقه همه انتظار و آرزو دارند کاری از فرهنگستان ظهور نماید که موجب انتفاع عمومی باشد. چون بنده احساس میکنم همه آقایان دیگر این مقصد و منظور همفیده هستند عرض میکنم بزرگترین تکلیفی که حیثیت و اعتبار و افتخار ایران و ایرانی را در بر دارد باین فرهنگستان مرجوع است و اعضاء آن این بار بزرگ را بر عهده دارند. امسال قریب ده سال است فرهنگستان تأسیس شده وقتی ملاحظه میشود چندان کار مفید و مؤثری بر طبق اساسنامه بعمل نیاورده و اگر گاهی اقدامی شده بانجام نرسیده. همه میدانند که شأن و حیثیت هر قومی بسته بزبان آن قوم است و وقتی در میدان معارف و صنایع دنیا نتواند خود آرائی کند و وافی براد باشد از درجه اهمیت ساقط میشود ایران بزرگترین سرمایه ای که دارد و در دنیا بدان معروف است آثار قلمی زبان است اگر این آثار از خطرات نقصان حفظ نشود و در تکمیل آن کوششی بسزا بعمل نیاید گناه بزرگی شده است بنده تصور میکنم با وجود اساسنامه روشنی که برای فرهنگستان تنظیم شده و رسمیت دارد دیگر نباید در صدد تدارك برنامه جدیدی بود اگر همان ماده دو اساسنامه رعایت شود تکلیف کار روشن خواهد بود. این است که باز از باب تذکر عرض میکنم فرهنگستان باید اولاً کتابهای درسی مدارس را توجه نموده نقص و اشکال و اعتراض را از آنها مرتفع نماید که کتابهای درسی منقح بدست استاد و شاگرد داده شود. ثانیاً بر طبق اساسنامه باید بطور جدی در فکر تدوین يك لغت جامع و کافی بوده و نقص لغات را تکمیل و رد و قبول و صحیح و سقیم را روشن نمود. دلایل و شواهدی اگر لازم باشد درج کرد که بتوان گفت زبان فارسی هم مثل سایر زبانهای زنده دنیا دارای لغت و قاموس است. ثالثاً در طرز نوشتن و سهیل طرز آموزش آنچه متعنی است دستورات مفیده صادر نمود و بترویج بهترین نسخ ادبی اهتمام شایسته کرد و مراقب بود که اساسنامه رسمی فرهنگستان بانجام رسیده تردیدی قائم مقام آن نشود البته برای کمک باین فرهنگ مراجع به لغت های طبع شده فرهنگستان و اصلاح

و رد و قبول آن از لوازم است و برای تکمیل کتاب لغت جمع آوری لغت های منتشره در نواحی مختلفه کشور واجب است تا کار ولو مدتی تقاضا نماید بطور کامل و وافی بانجام برسد برای کمک بادیات زبان و طرز نوشتن صحیح و جلوگیری از عبارات ناروا یکی از چیزهای لازم مجله فرهنگستان است که بایستی طوری ترتیب داد که لااقل ماهی يك نسخه طبع و نشر شده این عمل دوام داشته باشد با داشتن رجال نامی فضل و ادب در فرهنگستان عجب است اگر ماهی یکبار نتواند مجله بیرون بدهد. این مجله لازم نیست سرابا مقالات اعضاء خود فرهنگستان تنظیم شود بلکه منافی نیست که از مقالات دیگران که سودمند به قصد باشد ضمناً در آن درج نمایند مثلاً گفته میشود که آقایان هر يك روزی در موضوعی سخنرانی نمایند این سخنرانیها وقتی متعدی بخارج نباشد چه نتیجه از استفاده چند نفر اعضاء حاضر خواهد داشت. مردم باید از مقالاتی که فرهنگستان مینویسد یا میگوید مستحضر و مستفید شوند برای اینکه تصور قسوری فرهنگستان نرود عرض میشود که مسلم است تدوین لغت جامع و طبع مجله و تدارك دستورات لازمه مقتضی مصارفی است که بدون کمک مادی بقصد نمیشود رسید البته سزاوار است که وزارت فرهنگ در بودجه فرهنگستان توجه و اقدامی کرده و دوات و مجلس هم مساعدت کافی بفرمایند که این خدمت بزرگ قریب انجام شود. امید است آقایان محترم عراضی را که صیماه برای حفظ حیثیت فرهنگستان و اعضاء محترم آن تقدیم می نمایم مورد توجه قرار داده و باجرای اساسنامه رسمی فرهنگستان که محل انتظار عموم است زودتر مبادرت فرمایند.

۲- خطابه بمناسبت هفتصدمین سال تصنیف بوستان و گلستان سعدی در سال ۱۳۵۶ قمری

قدردانی از سعدی

مزیت و امتیاز بشر با فکار بلند و کردار سودمند و گفتار دلپسند است که این همه از آثار شیخ بزرگوار و استاد نامدار سعدی شیرازی کاملاً نمایان و انصاف را باین گفت هر فارسی زبانی شاگرد این استاد خوشه چین خرمن این مرد عالیهقدار است. اگر دانشمندی سخن سنخ بیایه برجسته سخن چنانکه باید برسد و بخواهد حق و صف کمال فصاحت و نعمت مقام بلاغش را ادا نماید باز جز این نیست که گفته شود گویی از گلستان او پیچیده و بهجس آورده و میوه از بوستانش حاصل و بهجفل گذارده است. نوابغ عالم ادب که مزیت او را با کمال پوزش ستودند بقیده من هنوز مقدار کمی از این راه پیوده اند زیرا که اهل زبان فارسی را مقیاس فصاحت بوستان و گلستان او است.

آن پر از لاله های رنگارنگ وین پر از میوه های گوناگون

بلندی نظر، استغناء و علو طبع اندرزهای سودمند و حکم و آداب دنیا پسند حقایق و معارف عرفان و فضایل آن مرد نامی با آن اسنوب ساده و زیبا و عبارات سحرانگیز و رعنا نه تنها سرمشق هردانش آموز است بلکه حیرت انگیز هرداشمند و دستور زندگانی هر طبقه بشمار میآید و باید حقاً اقرار کرد که این استاد ماهر با این منطق شیرین و آن کلمات متین و معانی وزین اساس سخن را دوباره ریخته گلستانی ساخته و بوستانی پرداخته که دامن بزرگان ادب از بوی گشایی آن از دست

**عقاید و آراء دیگران
راجع بایشان (نونه)**

۱- اینک تقریظی که از طرف شورای عالی فرهنگ، بر کتاب اخلاق محمسی نگاشته شده عیناً قید میشود:

کتاب مستطاب اخلاق محمسی که بدایع منامین فریده اش خداوندان پیش را مایه محمسی است دانشمندان فارسی زبان و فارسی خوان را تحفه گر آنها است، از ساحت با منزلت وجودی گرانباه و صاحب مقامی بلند پایه چه مصنف و مؤلف بانظر و تجربت آن جناب مستطاب اجل آقای حاج میرزا حسنخان اسفندیاری نوری (مجتهد السلطنه) از کاردیدگان رجال این کشور و از سرایر امور داخل و خارج باخبر است. کتاب خود سایه کرسی است از کتاب مجید پرتوی است از آفتاب هدایت و اختر یرنور ولایت چه شرحی است بر کلمات پرکرامات مولی الموالی قبله اولیاء و پیشوای اصفیاء امیر المؤمنین فی کل زمان و فرزند الهی سیرتش صاحب صحیفه مکارم و سینه معالی سید الساجدین زین العابدین علیهما الصلوٰه والسلام شرحی مشحون بنقل آیات کربیه و اخبار صحیحیه با توضیح و بیان وافی از مقدمات شارحه و نتایج مستنبطه که نگارش آن جز از همت کلک و بنان دانشمندی آرموده نیاید لهذا میتوان گفت این دفتر گرامی کتابی تمام است. در حقیقت اخلاق اسلامی و دستور اخلاقی کیش حنیف و فی الحقیقه هرکس از مسلم و غیر مسلم بخواهد بوجه تحقیق نه حکایت و تقلید بداند اصول و فصول اخلاق اسلامی چیست و موازین خیر و شر و معروف و منکر در این دین مبین کدام است این نسخه بدیهه او را راهنمایی جامع و مرآتی کامل خواهد بود مرتب و مدون بسبک و روش این زمان بی غل و تشویش عبارت با تقس سباق - شورای عالی معارف پس از مذاقه کافی و تشخیص مزایای مذکور در دو بیت و دهین جلسه رسی مشکله لایه ششم بهمن ماه ۱۳۱۰ هجری شمسی بانفاق آراء رای بزوم تصدیق و تحسین کتاب و تمجید و تجلیل مصنف محترم آن داده توصیه اکید را بمؤلفین کتب درسی و معلمین تعلیمات دینیه و اخلاق و ادبیات فارسی و عربی و غیرها از شعب ادبی و دینی و حقوقی و حکمتی (خصوصاً اخلاق اسلامی) در همه مراتب تعلیمات برای تنبیه خاطر و افزایش شرح صدر و تکبیل اضلاع و احاطه و حسن تهیه دروس بر استفاده از این کتاب مستطاب لازم شمرده چه بوجه مطالعه شخصی ایشان چه بطور قرائت و بیان قطعات و قسمتهای قابل فهم محصلین در ضمن دروس متناسب با موضوع همچنین تذکار این تکه را مقتضی دانسته که این نسخه شریفه از کتب مفیده برای مطالعه شخصی محصلین است اضافه بر دروس رسی مدرسه که این گونه مطالعات اضافی از کتب و رسائل معتبره و متبیه از شرایط تکبیل و مزید شرف ایشان در تحصیلات رسیده می باشد.

محل مهر و امضای دارالانشاء شورای عالی معارف

این کتاب از طرف شورای عالی فرهنگ
بر کتاب اخلاق محمسی نگاشته شده
عیناً قید میشود:

کتاب مستطاب اخلاق محمسی که بدایع
منامین فریده اش خداوندان پیش را
مایه محمسی است دانشمندان فارسی
زبان و فارسی خوان را تحفه گر آنها
است از ساحت با منزلت وجودی
گرانباه و صاحب مقامی بلند پایه
چه مصنف و مؤلف بانظر و تجربت
آن جناب مستطاب اجل آقای حاج
میرزا حسنخان اسفندیاری نوری
(مجتهد السلطنه) از کاردیدگان
رجال این کشور و از سرایر امور
داخل و خارج باخبر است. کتاب خود
سایه کرسی است از کتاب مجید
پرتوی است از آفتاب هدایت و اختر
یرنور ولایت چه شرحی است بر
کلمات پرکرامات مولی الموالی قبله
اولیاء و پیشوای اصفیاء امیر
المؤمنین فی کل زمان و فرزند
الهی سیرتش صاحب صحیفه مکارم
و سینه معالی سید الساجدین زین
العابدین علیهما الصلوٰه والسلام
شرحی مشحون بنقل آیات کربیه و
اخبار صحیحیه با توضیح و بیان
وافی از مقدمات شارحه و نتایج
مستنبطه که نگارش آن جز از همت
کلک و بنان دانشمندی آرموده
نیاید لهذا میتوان گفت این دفتر
گرامی کتابی تمام است. در حقیقت
اخلاق اسلامی و دستور اخلاقی
کیش حنیف و فی الحقیقه هرکس از
مسلم و غیر مسلم بخواهد بوجه
تحقیق نه حکایت و تقلید بداند
اصول و فصول اخلاق اسلامی
چیز و موازین خیر و شر و معروف
و منکر در این دین مبین کدام
است این نسخه بدیهه او را
راهنمایی جامع و مرآتی کامل
خواهد بود مرتب و مدون بسبک
و روش این زمان بی غل و تشویش
عبارت با تقس سباق - شورای
عالی معارف پس از مذاقه کافی
و تشخیص مزایای مذکور در دو
بیت و دهین جلسه رسی مشکله
لایه ششم بهمن ماه ۱۳۱۰ هجری
شمسی بانفاق آراء رای بزوم
تصدیق و تحسین کتاب و تمجید و
تجلیل مصنف محترم آن داده
توصیه اکید را بمؤلفین کتب درسی
و معلمین تعلیمات دینیه و اخلاق
و ادبیات فارسی و عربی و غیرها
از شعب ادبی و دینی و حقوقی و
حکمتی (خصوصاً اخلاق اسلامی)
در همه مراتب تعلیمات برای
تنبیه خاطر و افزایش شرح صدر
و تکبیل اضلاع و احاطه و حسن
تهیه دروس بر استفاده از این کتاب
مستطاب لازم شمرده چه بوجه
مطالعه شخصی ایشان چه بطور
قرائت و بیان قطعات و قسمتهای
قابل فهم محصلین در ضمن دروس
متناسب با موضوع همچنین تذکار
این تکه را مقتضی دانسته که این
نسخه شریفه از کتب مفیده برای
مطالعه شخصی محصلین است اضافه
بر دروس رسی مدرسه که این گونه
مطالعات اضافی از کتب و رسائل
معتبره و متبیه از شرایط تکبیل و
مزید شرف ایشان در تحصیلات
رسیده می باشد.

۲ - عین خطابه جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه) در روز دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۲۳ در تالار فرهنگستان ایران.

کل من علیا فان ویتی وجه ربك ذوالجلال والاكرام - مرگ برای همه آفریدگان امری مقرر و محتوم است و هیچکس نمی تواند از این حکم کلی و فرمان عمومی مستثنی باشد. چیزی که هست این است که مرگها اگر چه بصورت یکسان است اما در معنی با یکدیگر تفاوت دارد و نسبت باشخاص فرق میکند چنانکه می بینیم از مرگ بارهای اشخاص در جامعه تأثیر و تألی شدید پیدا میشود. مرحوم حسن اسفندیاری (محشم السلطنه) از اشخاصی بود که مرگ او را نمیتوان کوچک شمرد بلکه تأثیر آن در جامعه خیلی بزرگ است.

مرحوم اسفندیاری در مکارم اخلاق خیلی افراط کرده بود بهین واسطه در میان مردم محبوبیتی بی اندازه داشت. من خود از اشخاصی بودم که خوشبختانه با خاندان جلیل اسفندیاری از آغاز جوانی آشنائی پیدا کرده و با بزرگان این سلسله مربوط شدم و با اختصاص با مرحوم اسفندیاری از همان اوایل که در وزارت امور خارجه بخدمت دولت وارد شدم ارتباطی یافتیم شاید نیمی آخر عمر خود را با او صرف کردم و هر چه بر مدت الفت و معاشرت با این مرد بزرگوار بیشتر میگذشت بر اوصاف ستوده و ملکات فاضله او بیشتر واقف میشدم و عقیده و علاقه ام باو بیشتر میشد يك دفت بزرگ این مرد تواضع و فروتنی و خوشروئی و مهربانی بود که تا دم مرگ با او توأم بود و با آنکه در دستگاه دولت و جوامع ملی مقامات ارجمند و مراحل شامخی را احراز کرده بود هیچ تفاوتی در حال و رفتار او پیدا نشد سیل است روز بروز بر حسن اخلاق و مهر و ملاطفت او نسبت به مردم افزوده میشد و چنانکه هرگز در وجود او راه نیافته بود کبر و نخوت و خودنمایی بود.

مرحوم اسفندیاری مردی بشام معنی خدا پرست بود و بهائی و حقایق دینان اسلامی ایمان ثابت داشت کثر اتفاق می افتاد که من با او بنشینم و از سخنان او بوی خدا نشنوم.

مرحوم اسفندیاری يك ایرانی خالص بود و بوطن خود خیلی علاقه داشت و هر وقت که برای ایران يك پیش آمد ناگوار روی میداد میدیدم که چطور آشفته و پریشان خاطر میشد و چه تلاش ها و فدا کاریها میکرد.

مرحوم اسفندیاری در اعمال خود نیت يك داشت و نسبت به همکس خبرخواه بود و بیشتر اوقات

خود را صرف انجام حوائج مردم میکرد، از قرا و بیچارگان دستگیری نمیشد، از حمایت مظلومان و ستمدیدگان مضایقه نداشت.

هنوز در خانه و خانواده او جماعتی از زن و مرد و کوچک و بزرگ هستند که اباعن جد در این خانواده نشو و نما یافته و در کف حمایت و سرپرستی این مرد بزرگوار اعاشه میشدند.

مرحوم اسفندیاری گذشته از فضایل نفس و مکارم اخلاقی که داشت مردی فاضل و ادیب و دانشمند بود و ارباب فضل و ذوق و معرفت غالباً در محضر او جمع بودند.

مرحوم اسفندیاری از آغاز تاسیس فرهنگستان ایران به عضویت بیوسه فرهنگستان انتخاب شد و در این مدت برای پیشرفت مرام فرهنگستان مساعی جفله بکار برد و علاقه و توجه او باین بنگاه علمی و ادبی بقدری زیاد بود که بنده در این مدت کمتر دیدم که مرحوم اسفندیاری از حضور در جلسات هفتگی فرهنگستان غیبت کند. با همه ضعف مزاج و کحولت سن که داشت همیشه در سر وقت حاضر میشد و تا آخر جلسه می نشست و در کارهای علمی و ادبی شرکت میکرد. یاس همان بزرگوار به است که فرهنگستان ایران امروز این مجلس تذکر را فراهم ساخته و از این فقدان عظیم و ضایعه بزرگی که بمالم فرهنگ و اخلاق و انسانیت وارد آمده است اظهار تأسف میکند و بفرزندان ارجمند و کرامی و اعضاء محترم خانواده او صمیمانه تسلیت میگوید و بروان پاک آن مرحوم مبرور درود فراوان میفرستد. چون بعضی از آقایان محترم در شأن آن مرحوم بیاناتی خواهند فرمود بنده پیش از این مزاحم نباشم و فقط از حضار محترم خواهش میکنم که با احترام روح آن مرحوم بقدر يك دقیقه با حال سکوت قیام فرمایند.

۴۔ از خطابه جناب آقای علی اصغر حکمت در فرهنگستان ایران :

فاثا و ما قد طيب الله ذكـره
 كريم الحيا باسم متحلل
 من لمن يرجوه من غير منه
 وما الناس الا راحل بعد راحل

فاضحي و طيب الذكر عمره ثان
 متى حبه لم تلقه غير جـلان
 فان قلت مثن فقل غير مثنان
 الى العالم الباني من العالم الغاني

در این عالم بزرگترین حکم مسلم وجود و قویترین سنت واجب طبیعت قضاة موت است که آدمی را از دام او گریزی نیست و نه از اطاعت فرمان او گزیری *

اکنون یکی از رجال بزرگ مملکت ما بر این حکم حتی گردن نهاده و بدرود زندگانی گفته است - بزرگی که سراسر عمر بر افتخار شایسته بلک و ملت و دانشمندی که دقائق ایام جایش مشحون است بکسب فضائل و نشر معارف و مکارم اخلاق و محاسن اوصاف، این مرد بلند رتبه اینک چند روزی است که از میان ما رفته و همه ما را بقندان خود غمگین و ملول ساخته است - امروز یاد بود او در این انجمن گرد آمده ایم *

هیچکس از حضار نیست که از خط زیبا و انشاء بلیغ و شجای آنرا حیرت نداشته باشد. وجود شریف و انوونه‌ای از بهترین تربیت شدگان اساطیر تربیت قدیم شرفی بود که از دیرباز صاحبان بیوت قدیم و خداوندان خاندانهای شریف اولاد خوش را بآن سلیقه منت نمودند.

در این اواخر از تبلیغاتی که بر علیه فرهنگستان میشود دلتنگ و مکدر بودند؛ بسیاری لغات جدید در بین مردم معمول شده است که شهرت میدهند فرهنگستان آنها را وضع کرده است در صورتیکه چنین نیست و همچنین بعضی از لغات که در فرهنگستان تصدیق شده بی سوادان در غیر مورد و بدون رعایت سلیقه استعمال میکنند که موجب استهزاء ظرفا شده است.

مرحوم اسفندیاری از این شهرت ها متأثر بودند و لازم میدانستند از طرف فرهنگستان مجالس سخنرانی دائر شود و این اشتباهات را از اذهان خارج و طرز استعمال لغات را بر مردم تعلیم نمایند.

آقایان ! این بود بعضی از خاطره های کرانهایی که از رفیق فقید خود دارم و او را در نظر من همواره زنده و بزرگوار نگاه خواهد داشت . از خداوند متعال برای بازماندگان و ارادتمندان او صبر و شکیبایی و برای خود او مغفرت و رحمت بی پایان مسئلت میکنم .

جوان با کمال و با تربیت آن بود که در سرخانه ، نزد بهترین معلمین ، فنون و فضائل مختلفه را بیاموزد مخصوصاً در عربیت و ادبیت و خط و انشاء دارای سر رشته و اطلاع بود .

برجسته ترین نمونه این سبک تربیت مرحوم حسن اسفندیاری بود . علاوه بر این مدارج و کالات در فقه و اصول و ادب و تفسیر و حدیث و فلسفه و عرفان و ریاضیات معلومات بسیار اندوخته بود . مقالات بلغی که در جلسات رسمی فرهنگستان از او یادگار است همچنین خطبه غرای فصیحی که در کنگره مشرقین بناسبت هزاره فردوسی که کرسی ریاست آن بسزا باو محول بود در آن مجلس ایراد کرد یکی از نمونه های کامل ترفارسی محکم و منسجم و سلیسی است که از این عصر یادگار مانده است .

از تألیفات آن مرحوم یکی کتاب تجارت در فقه است که جلد اول آن در تهران چاپ شده و جلد دوم آن نیز با کتوبس شده ، ولی بطبع نرسیده است و دیگر رساله نفیسی است بنام « اخلاق محتشمی » که شرح فارسی است از دعای اخلاق صحیفه سجادیه « اللهم انی اعوذ بک من هیجان الحرص و ثور الغضب » که دعای کوچکی است مشتمل بر معانی بزرگ و دستورهای عالی اخلاقی و آنرا با عبارتی ساده و روان و با کمال سلاست و العلام تحریر فرموده است و آنرا بایات فارسی که بعضی زائیده طبع خود آن مرحوم است و بعضی دیگر از شعرا و اساتید سخن زیست کرده و یادگاری جاویده از خود باقی گذاشته است . طبع شعر و سلیقه و ذوق لطیف که از خصایص خدادادی مرحوم حاج میرزا حسنخان بود از او موجد قطعات و اشعار بسیار تیز و شیوا گردیده است که جمع آوری آنها موکول و وابسته بهمت بلند فرزندان نامی و پسران گرامی آن مرحوم است که زادگان طبع غرای پدر بزرگوارشان را جمع آوری کرده و از آفت احتراق و فراموشی حفظ فرمایند .

بعضی از کلمات آن مرحوم را یادگار در اینجا عرض میکنم :

.....

قطعه : در معنی ایثار الباطل علی الحق

آنکه باطل را بحق ترجیح داد	خویش را در چشم حق باطل نمود
حق بجوی و حق بین و حق گذار	راست رو خود را بحق مایل نمود

قطعه : در سلوک :

هر که دنبال دیو رفت براه	عافل او را سفیه میخواند
و آنکه اهریمنش نبرد ز راه	در دو عالم وجهی می ماند

قطعه : در فضیلت نیکی و احسان :

حق همی فرمود بگذره اگر نیکی کنی	یا اگر بگذره ، بد بینی جزای واپسین
هر کسی باشد و همین فعل خود تا کرده کار	باید کاری کجا یابی مقام عالمین

قطعه : در فضیلت قنوت و جوانمردی :

قنوت هر کسی را رهبر آید	مروت با کسی گهر مهر آید
فرو نشیند از شکر نکوئی	که در مردان جز این خصلت نجوئی

قطعه دیگر در فضیلت دیده عبرت بین و نظر دقیق در امور دنیا :

چشم عبرت بین اگر بودی ترا	کی جهان در دام افکندی ترا
آنکه عیش تلخی و کامش بلاست	کی بدو دلبستی زنشان رواست
نا نشسته بر سر خوانش ز پی	بانگ خیزد که بساطت گشت طی
هر کسی کو را سعادت یار گشت	این جهان در پیش چشمش خوار گشت

قطعه : در فضیلت اقتصاد و میانه روی :

هر که در زندگی میانه رواست	بخت با او موافق افتاده است
و آنکه بیرون رود ز خط وسط	از برای فلاکت آماده است

قطعه : در مناجات بدرگاه الهی :

فلقها را از تو میباشد کلبه	درد ها را از تو درمان شد پدید
هر کسی جز از تو خواهد حاجتی	کرد آن حاجت بجانش آفتی
راه را گر بی چراغ تو روند	خویش را اندر ضلالت افکنند

قطعه : در ستایش دستگیری از ارباب حوائج :

بر آور حاجت درویش دلریش	بترس از روز حاجتمندی خویش
جوانمردی سادت را دلیل است	زهرکی این صفت ناید بغیل است

رباعی : ایضاً در فضیلت قنوت و جوانمردی :

یتیمان را نوازش چون پدر کن	بحال و کارشان نیکو نظر کن
که این رسم جوانمردان دنیاست	تو خود را در جوانمردی سمر کن

کتاب « اخلاق محتشمی » در این قطعه در فضیلت قدر عمر شناسی ختم میشود . ما هم سخنان خود را بهمین قطعه ختم میکنیم :

عمر بود نعمتی بوزن نیاید	نعمت دیگر و را بکفه میزان
قدر چنین نعمتی هر آنکه نداند	خواری باشد جزاش و اندوه حرمان
قدر شناسد کسی که صرف ناید	عمر بکسب کمال و حکمت و عرفان
نفس چو طفل است گرا بد تماشبش	بار نیارد مگر که ذلت و حرمان
سخت ریاضت دهش که می نپذیرد	بار ناکشته رام گردش فرمان

۵ - قسمتهایی از مقاله آقای دکتر قاسم غنی (۱)

مرحوم حسن اسفندیاری (حاجی معتمد السلطنه) یکی از رجال ممتاز و بزرگ ایران بود که اخیراً رخت ازمیان معاصرین برپست. مرگ سرنوشت ابدی و سرانجام حتی هر وجود زنده است همه میبهرند ولی در این دنیای «رفقت و رویم و دیگر آیند و روند» در هر عهد فقط معدودی از مردم چنانکه شایسته و زینده است زیسته حق زندگی و معنی حیات واقعی را ادا کرده آنگاه میبهرند. پاداش نیک زیستن نیکان و بزرگان این است که از فنا و فراموشی مصونند، ابدی میشوند، زندگی تازه در قلوب مردم پیدا میکنند و دواشان بر جریده عالم ثبت است.

ظهور اشخاص ممتاز و بزرگوار در هر موقعی سبب افتخار افراد آن قوم است و تا آن قوم باقی است افراد آن در هر عهد بان مباحث میکنند که منتسب بملتی هستند که امثال آن بزرگواران را بوجود آورده است.

استحکام مبانی ملیت بسته به پیدا شدن همین بزرگان است که یادگارهای مشترک افراد ملتند باین معنی که مؤثرترین عامل قومیت و ارتباط معنوی افراد یک سرزمین یک عده اشخاص ممتاز و بزرگان تاریخی آن قوم است.

اگر ملتی هزار چیز مادی داشته باشد ولی نام مردان بزرگی در تاریخ آن دیده نشود آن ملت حق مفاخره ندارد. مرحوم حسن اسفندیاری پس از عمر طولانی درگذشت اما عمر طولانی که از حیث عرض و عشق نیز جالب توجه بود زیرا چیزی که عمر را اگر انبیا میسازد طول آن نیست بلکه عرض و عمق آنست باین معنی که فلان شخص چه قدر زیست اهمیت ندارد اما چگونه زیست بسیار مهم است. حالا اگر کسی چگونگی و کیفیت عمرش جالب تحسین باشد و طول عمر هم بآن ضمیمه شود سعادت بزرگی است برای خود او و برای ملتی که از وجود او مدت طولانی تری بهره مند شده است.

مرحوم حسن اسفندیاری منتسب یکی از خانواده های محترم و شریف این مملکت بود. جدش مرحوم میرزا عبدالله نوری در خدمت عباس میرزا نایب السلطنه منشی مخصوص بود و پدرش مرحوم میرزا محمد ماتبه صدیق الملک در دوره سلطنت فتحعلیشاه از سال ۱۲۳۹ قمری در غفوان شباب وارد خدمات دولتی گردید.

.....

(۱) برای یافتن کلیه مطالب گفته شده در خطابه ها و مقاله بالا رجوع شود؛

برای خطابه های آقایان متین دقتی و حکمت بنامه فرهنگستان شماره دوم سال دوم مقاله آقای دکتر قاسم غنی بمجله یادگار شماره هشتم سال اول در قسمت «احوال معاصرین» در این نامه برای اجتناب از تکرار مطالب، استخراج بعضی سطور هریک از خطابه ها و مقاله ها

آگفتا شد

مرحوم اسفندیاری در عداد دانشمندان مملکت ایران بود در لغت عرب ورزیده و ماهر بود و بعلوم اسلامی از قبیل تفسیر و فقه و حدیث و نیز حکمت و ریاضی بخوبی آشنائی و در زبان فارسی اطلاعات فراوان داشت. منشی و خوش خط بود و عشق و آفری بمطالعه داشت و فطرت شیفته درس و بحث و مطالعه و تتبع بود و از زمره نوادری بشمار میرفت که فقط بحکم فطرت خدا داد و بر حسب تمایل و علاقه فطری نه برای حساب سود و زیان بسراغ علم و دانش میروند و این حال تا روزهای آخر زندگی در او دیده میشد.

.....

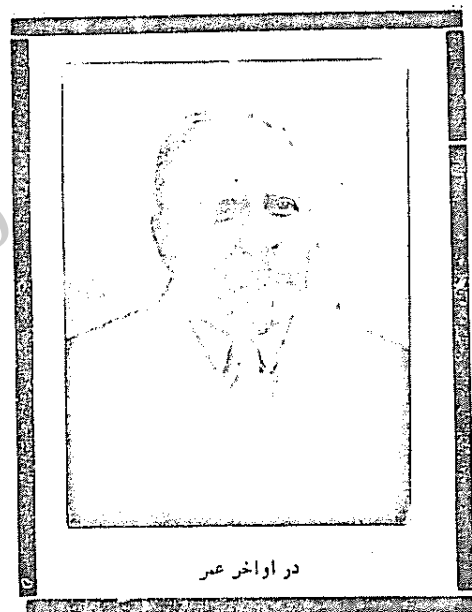
مرحوم اسفندیاری با غالب علمای معاصر خود در طهران محشور و از محضر آنها همواره مستفید بوده است.

از االسئ خارجی فرانسه را بخوبی میدانست و انگلیسی را تا اندازه ای تکلم میکرد از همه اینها بالاتر ملکات فاضله معنوی او بود که زیست افرای فضایل سوری او شده او را در ردیف اشخاص ممتاز این کشور قرار داده بود سیای نجیب و آرام و قیافه متین و موثر این مرد صاحب فکر و معتدل که در زیر آن مجموعه ای از ملکات فاضله انسانی مندرج شده بود جالب توجه همه معاصرین او بود و شاید این نقش هیچوقت از خاطر دوستان آن مرحوم محو نشود. مرحوم اسفندیاری مسافرت های بسیار نموده با همه گروه مردم نشست و برخاست داشته با فرق مختلف جامعه های بشری معاشرت و مصاحبه کرده بود و بسبب اعیان قدیم در خانه خود را بر طبقات مختلفه مردم باز میداشت، بروحیات هر طبقه آشنا بود و همه این عوامل سبب یختگی و جامعیت او شده بود و چون فطرت باهوش بود از همه اینها استفاده برده و مجرب و کامل العبار شده بود.

آن مرحوم تربیت مذهبی پستیده ای داشت باین معنی که متمسک باصول و مبانی دینی بود و همین بایند بودن مبانی دینی او را مرد صاحب اصول و محکم ساخته بود. از خرافات و اوهام و بیرایه هایی که بدیانت بسته شده برکنار بود ولی یک رشته حقایق و اصول دینی با کمال قوت متمسک بود تکالیف و وظائف شرعی و عبادات را کاملاً رعایت میکرد. در زندگی سیاسی و اجتماعی نیز صاحب رأی و محکم بود. صراحت داشت و در مواقع سخت شجاعت و ثبات و بایداری کامل از او بخصیور میرسید.

در حشر و معاشرت با افراد بسیار رؤف و خوشرو و مهربان بود و بواسطه شیخوخت و مقام ممتاز عامه طبقات حس بزرگواری و احترام مخصوص نسبت باو پیدا کرده بودند. در سختی و سستی مردم رفیق ایشان و خیر خواه عموم بود. در حدود امکان بهر کسی میتوانست خدمتی میکرد و اگر نمیتوانست سبک معاشرت و خوشروئی او یک قسم تسلیتی بود. مردی کریم و صاحب سفره بود و در زندگی شخصی بسیار ساده و بدون تکلف میزیست.

بالجمله وجود آن مرحوم یکی از مفاخر عصر حاضر بود و تقدان او بدون شك یکی از ضایعات جبران ناپذیر جامعه ایران امروزی است. رحمة الله علیه رحمة واسعة



وفات

حسن اسفندیاری حاج محتشم السلطنه در روز شنبه دهم ربیع الاول ۱۳۶۴ برابر با پنجم اسفند ماه ۱۳۲۳ شمسی ساعت ۲۱ (۹ شب) در بیمارستان رضا نور تهران وفات یافته است

جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه) در این مورد گفته اند :

اگرز اسفندیاری یازجوئید
ولی کرتن بزر خاک خفته است
کنون در سایه فضل الهی
در اینجا جز خدا چیزی نیستم
بجز تسبیح او کاری ندارم
خوشم آسوده ام آرام و آزاد
ز فکر خاندان هم فارغم زانک
وگر خواهید کز تاریخ مرگم
کنید این نقش بر سنگ مزاره

منم کاینجا بفک اندر نهانم
پیرواز است در افلاک جانم
فراغت باشد از هر دو جهانم
در اینجا جز خدا نامی نخوانم
بجز درگاه او راهی ندانم
عزیزم سر بلندم شادمانم
خدا دارد نظر بر خاندانم
نپید آثار بر نام و نشانم
بجانات الغلوط آمد مکاتم
۱۳۲۳ شمسی

ماده تاریخ از آقای عبدالحسین اورنگ (شیخ الملك)

کشید اسفندیاری رخت جانرا
پناه مستندان از جهان رفت
در آن خانه را دست اجل بست
فلک کاشانه را کرد ویران
درختی را اجل از ریشه برکند
نیو هر خلق حسن را بود معدن
بخو چون دختشم بود از ذناعت
یتیمان را بچهره یاز و پشاش
نیاسودی دمی از خدمت خلق
بزخم هر دلی میبود مرهم
اجابت کرد عمری از سر صدق
ضعفان را بهمت بود یاور
وجودش از برای یتویان
برای هر گشته روز و شب داشت
در کاشانه اش هر صبحدم باز
قلم اندر کفش همواره میگشت
وجودش رهبری بس مهربان بود
برای مرهم دلای مجروح
خیدی هر کرا بر پای دل خار
زدل بیرون کشیدی خواجه خارش
کر عالم پر زفته بود و آشوب
بغاطر خواجه با ایان محکم
زهر دل اضطراب و خوف و تشویش
نه بایست چنو دیدم بکیتی
اگر سالت فروتر شد ز هشتاد
کسی هرگز ازو نشنیده دشنام
ندید از وی پیر از مهربانی
روانش از زمین در آسمان جست

ز دنیا جانب فردوس اشلا
درخت بارور انساد از با
که بودی باز بر هر پیر و برنا
که هر بیچاره را بود مأوا
که بودی سایه کتر بر سر ما
حسن خواندش ز اول نام بابا
مقام سلطنت بگریه او را
نوازش کرد و دادیشان تسلی
بکردار خوش و اخلاق زیبا
برای خستگان بودی مداوا
چو کردی یتوا از وی تقاضا
به نیروی قوی قلبی توانا
همی بودی نوا پنهان و پیدا
همی تسلی بهر کاره مهیا
بی هر کس چه بنده یا که مولی
برای هر ستمکش بی تننا
بی گکشتان کوه و صحرا
دمش کرد آنچه را میکرد عیبی
و اگر آشفته حالی گشت شدیدا
بس آن دل مرده گنارا کرد اجبا
ز هر سوبش یا کر بود غوغا
ز آرامی همی میبود دریا
هماره میزدود آن پیر دانا
فضیلت را همی در خورد و شایا
وگر دیدی مقام بست و والا
بجا یا باطل و بی حق و بیجا
کسی اندر حق آباء و ابا
جوار رحمت باری تعالی

ازو گر نیکنامی ماند میراث
تنش را خاک ری بگرفت در بر
کل رویش جواندر خاک پژمرد
شبنم خاک وی تا حشر دارد
بعمری گفته اش همدوش کردار
بهرکس چون پدر میبود مشفق
بیاکی چون دم صبح منور
بنیر از ذات پاک حی بیچون
فکند از دوش بار نقش صورت
خدای غیب دان باشد گواهم
تن خاک کی بپاک تیره بسپرد
ز خیل قدسیان بنمود اورنگ
ز بام عرش ناکه هانفی گفت

چونیکو ارثی از وی ماند برجا
روانش شد فراز سقف مینا
بود خاکش گلاب آسای بویا
جمال و چهره عالم مصفا
که بود ایمان زهر کارش هویدا
به تنها بی کسانرا بود کسها
بصافی همچو گوهر بود یکتا
بدل از کس نیبودیش پروا
بی معنی شد ابراهیم آسا
که در گفتم کز آناه نیست اصلا
روانش از زمین شد سوی بالا
باریش یکی مصرع تقاضا
پناه ناتوان رفته ز دنیا

۱۳۴۳



تنگ بستان
چهارده

آقای محمد حسن مسعودی خراسانی سروده اند

هو الحی الذی لا یموت

باجزای جهان از امر باری
نبودی آمدی میبایدت رفت
هر آنچه آید رود بکروز ناچار
طبیعت آنچه بدهد از کم و بیش
ز دریا خیزد و ریزد بدریا
کی واقف از این اسرار نبود
هو داند که باشد مالک الملک
اجل بازیت و مرغ جان تاند
یکی از راستان و نیک مردان
شکار چشک سیرغ اجل شد
حسن صدر معظم آنکه بودی
بخلق و خلق و فضل و دانش وجود
امین ملک و ملت بود حقا
ز یا افتادگان را در همه حال
دلش بخشنده چون بحر کرخیز
پهنگام حوادث آن بیکانه
نکردی گاه قدرت چیره دستی
نشاندی قته ها او بی تظاهر
نمود از جویبار فضل و دانش
پدید از دفتر اخلاق او هست
مثال صاحب اندر رای صائب
بس از شغل وزارت سالیها بود
بود از ضایعات ملک و ملت
شهنشاهی عبادت کرد و نشود
نصیحت کرد شه را اندر آفتال
شه گفتا که باشد عدل و ایمان
سپس شرحی هم از حب الوطن گفت
نصیحت کرد شه را تا دم مرگ
نصیحت های ویرا شه پذیرفت
بطهران روز فوتش از زن و مرد
بی تاریخش از آن سوگواران
یکی از آسمان بیرون شد و گفت

۱۳۶۴

در این موقع نامه هائی تسلیم آمیز رسیده که سه نمونه از آنها نقل میشود:

۱ - نامه آقای سید جلال الدین موسوی زنجانی (سلطان العلماء)

بسم الله الرحمن الرحيم

بعرض شریف میرساند

هر چند درست بغاطر ندارم که درک خدمت با رفعت عالی را کرده باشم ولی (بغداد الحب و البغض یتر ارنال) نظری بدوستی دیرینی که از سالیان دراز بین مرحوم حضرت اشرف آقای حاج محمدمحمّد السلطنه طالب تراء و داعی در جریان بود البته جناب اجل عالی هم طرف ارادات حقیر و قهراً حقیر هم مورد لطف عالی خواهم بود اینک که خبر مدهش فوت اسفناک آن مرحوم مسوع شد برای خود فرض شمرده که مراتب تعزیت خویش را معروض دارد.

حقیقتاً کمتر در نظر دارم در ارتحال دوستان اینقدر متأسف باشم که در این مورد تحسر دارم متجاوز از سی سال است که مشغول عنايات مخصوصه این شخص شریف میباشم اگر در طهران بودم با آنهمه گرفتاری که داشتند بهیچوجه غفلت نمیکردند با تشریف فرمائی خودشان یا دعوت حقیر و یا انجام کارهای مربوطه با حق رعایاتشان شامل حال بود در زنجان هم که بودم بوسائل مختلفه از مرقومات محترمه و بیامانات لطف آمیز تقدمات ایشان میرسید و البته با این سوابق حق دارم در این دایه کبری با جنابعالی شریک غم و بکرم علاوه از مراتب الفت و اتحاد که مخفصری اشاره گردید از لحاظ اجتماعی هم آن مرحوم مجمع فضائل و کمالات و دارای اخلاق کریمه و مزایای بیشتری بودند واقعاً ملکی بصورت بشر و روحانی بلباس جسانی بودند وجد و فرید عصر خود بلکه از انواع روزگار بشمار میروند دیگر در این محیط هست که سطح اخلاق رو با انحطاط میباشد همچو وجودی تربیت نخواهد شد ولی سعیداً مرد نکو نام نیرد هرگز هر چند آن بیکر فضیلت و بزرگواری صورتاً از دست مارت ولی آن هیکل تقوی و علوم همیشه در قلوب دوستان بلکه جامعه ایران مرسم و در تاریخ نام نیک ایشان تابد خواهد بود واقعاً (عاش سعیداً و مات سعیداً) در عین حال با کمال تأثر جنابعالی را دعوت بعبر و شکیانی نموده از خداوند متعال ثواب جلیل و اجر جزیل در مقابل این رزیه خواستارم غیر تسلیم و رضا کو چاره ای -

فلك را کار دارم بی وفائی است همیشه رسم آن طرح جدائی است

(ولو كانت الدنيا تدمر لاهلها لكان رسول الله (ص) فيها خلداً و بشر الصابرين الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا والله وانا اليه راجعون ۰۰۰)

در خانه تقاضا دارم شیوه مرضیه آن مرحوم را تبعیت فرمود و پیوسته با ارفاق کریمه و هر فرمایشات که باشد قرین تشکر فرمایند داعی خود را مدیون مراحم آن فقیه سعید دانسته و نسبت باقا زادگان آن مرحوم خیلی خوشوقت میشوم اگر از دست بر آید خدمتی انجام دهد مخصوصاً تمنا دارد مراتب تعزیت داعی را خدمت آقایان اخوان عظام و سایر باقی مانده گان تبلیغ فرماید -

ایام اقبال مستدام باد

۲ - نامه سفارت کبرای چین

تیمسار سرتیپ اسفندیاری

آقای سرتیپ

اکنون از جناب آقای دکتر سونگ بجای نخست وزیر و وزیر امور خارجه چین تئگرافی بهضمون زیر رسید.

با کمال تأسف خبر درگذشت جناب شادروان آقای حسن اسفندیاری را که يك سیاستمدار برجسته‌ای در ایران و رئیس انجمن روابط فرهنگی ایران و چین و رئیس کمیته جمع آوری اعانه برای آسیب دیدگان چین بودند باینجانب رسید. این پیش آمده تنها برای خانواده اسفندیاری يك ضایعه‌ای بشمار میرود، بلکه يك ضایعه جبران ناپذیری است برای کشور. باوفات معظم له چین یکی از بهترین دوستان خود را ازدست داد که برای تأمین روابط صمیمانه‌ای که خوشبختانه میان هردو کشور ما وجود دارد خیلی کوشش کرد. دولت دوستدار فقط يكماه پیش تقدیم نشان (چینگ یون) را که عالی ترین نشان ما است باحایل اعلام داشت، ولی متأسفانه دست اجل نگذاشت که این نشان بهمعظم له شخصاً برسد. ما چینی ها يك خصلت تاریخی را که عبارت از احترام باشخاص مسن میباشد داریم و از اینجهت میدانیم وفات يك سیاستمدار همه ملت را تاجه اندازه متالم خواهدکرد. با عرض تسلیت صمیمی امیدوارم تمام اقدامات مرحوم مبرور برای برقراری دوستی بین دو ملت ما برای همیشه نام او را جاوید خواهد نمود. بالابلاغ این پیام بجنابعالی اجازه میخواستیم که در این مصیبت عظمی که جنابعالی وسایر افراد خانواده محترم اسفندیاری بآن دچار شده‌اند شخصاً نیز شرکت کنیم. (امضاء جناب سفیر کبرای چین)

۳ - نامه آقای بنوا گابی

A Monsieur le GENERAL ESFANDYARI
Khiaban Boloursazi. Rue Hedjazi. Teheran
Mon Général,

C'est avec une indicible émotion que j'ai appris la mort de votre vénéré père Haji Mohtashem-o-Saltaneh survenue le 5 Esfand à Téhéran.

Depuis vingt ans j'avais connu son Excellence et soit lors de mon séjour permanent à Téhéran soit (depuis que ma résidence est à Isfahan) lors de mes fréquentes visites dans la capitale c'était pour moi un insigne honneur et le meilleur plaisir que de lui rendre visite. Je conserve pieusement bon nombre de lettres écrites de sa chère main et qui resteront pour moi le plus cher des souvenirs.

A vrai dire Votre vénéré père n'est point mort et son âme est immortelle, son nom, son souvenir resteront à jamais gravés dans le coeur de tous ceux qui avaient eu l'honneur de le connaître. et de le fréquenter.

Sa piété, son intégrité, son amour pour le bien public, sa sollicitude constante et vigilante pour les opprimés, les déshérités, les veuves, les orphelins étaient et resteront proverbiales. Il prêtait oreille à tous et il usait volontiers de son influence et de son prestige pour redresser les torts et réparer les injustices.

Il a usé presque toutes ses forces dans les services publics rehaussant et honorant tous les postes qu'il a successivement occupés. Puisse sa vie servir de modèle et d'exemple. Il était l'incarnation même du devoir et son amour pour la Patrie n'avait d'égale que son amour pour le bien public.

Haji Mohtashem o Saltaneh a vécu la vie d'un saint il n'est point mort et son âme immortelle reposera à jamais parmi les anges dans le ciel.

C'est une perte irréparable pour le pays et pour nous tous. Puissiez vous mon Général trouver dans ces quelques lignes quelque consolation a l'immense malheur qui vous atteint.

BENOIT GABBAY
TCHEHAR BAGH. ISFAHAN

اینک قصیده آقای نیما یوشیج (اسفندیاری) شاعر معروف
که در رثاء آن مرحوم سروده اند نقل میشود :

الرثاء

امروز در رسیده زره از چه صبحدم
شوش بدل چرا بشکست و یانشست
نقشی نزد که آن پیام آورد ز درد
صبح از کران مشرق در گل کشید پای
شادی زسوی دیگر بگریخت تا بدید
کوئی بربحان رود این برش نهان
بکسته است عقد تریا بروی خاک
بهر چرا بدامن گل می رود ییغ
بهر چرا خواطر غم را پذیرد اند
سرکنده (۱) که اند انیسان و اقربا
بی آنکه خنده باشد بگذشته چاکران
شوراست در شوراع بوئی جو با کسان
از بس که خلق آمده کوه است روی کوه
باد از درون معرکه بر ناله می رود
آری کشید بختی رخت از این سرای
آن کو ندید مردم با او یا دو چیز
کو اوستاد راد ادیب بشاوری
دیگر نمود شعر وامل را بحال تنگ
دیگر بماند حسرت آنی که شاعری
دیگر برآید اوسخن از رونق هنر
فقط الرجال دانش گوید زبداو
با مردم چنین ونگهدارها چنان

با کوفه فسرده و با جبره دژم
روزش نفس چرا بکست و بست دم
رنکی بست کان نناید ره غم
تا دید روزگار سیه می کشد علم
کس را بلب نماند بجز داستان غم
کان نامه با چه مضمون افتاد مختم
یا گشته آب دیده خلق است منظم
بهر چرا بیالا آن مام بست غم
بهر چرا لذات از درد منظم
سر گشته چه اند رفیقان همدم
بی آنکه حرف پرسد کرد آمده خدم
سوگ است با محارم جوئی چودر حرم
وز بس ترا کم است هرم بر سر هرم
چون ناله بر بزم باب محترم
کز وی گروه ها بنوا بود و محشم
در طبع وی رعوت و درخوی اوستم
و آن بیرعرتش که بدیدند آن نم
کآن بودش از حمایت واین بودش از کرم
اندر قبول طبع کسی بشنود نم
باشد که پرسش افتد کز آن چه گشت کم
صفت و صفی آری نوبت گرفت هم
بیدا است قدر هر سخن از جلوه قلم

ای گل بخنده لب مکشا گفنی است باد
هر خط که بود مرستم اندر مثال شوق
غم بزرگوار که غم گروه بود
با آنکه زنده بودن زنده هم بجان
خشتی نبود بر سر جا رفت تا نهد
نقصان علم بین و عمل کاندرا این حدیث
کس باوی این نگفت چرا برد این شتاب
تا برشی درآید بر بسته بود لب
بشکست یشت قوت باد و سیایان
در کاروان مانده بجز شور غم نماند
در گوشه ام بزلت اگر این کان نبود
بادل چگونه گویم پرسد اگر خبر
هنگام کآورم سخن از رفتنت چنان
من شهره ام بکار هنر لیک از این رثاء
ست آیدم سخن همه در طبع و نادرست
تفصیل را بوجهی جویم کفایه به
زین ماجرا نژد ننشاید چنین شست
بکست ابرو گشت ابد زاو نشد بر آب
شکلی غراب گون بر بام این سرا
با این صنم کسی نه در آغوش برد دست
هولی است بی گان که دهد شربتی ز نوش
با آنکه خنده بنهد بر لب نخست او
آن فرستی که باشدمی آکنش بخیر

وای شمع کرب سازن آمد شب و ظلم
هولش نکند طراح و غش داشت مرستم
سوی سفر شد چه سفر بود اردم
جان را تکر زتن چه بنا که فنا درم
دیوار شد نگون که نگون باد این ستم
هرگز نه مرک تیز رکاب است متهم
یا خواست جان رها ند واین بود ملتزم
تا سازشی برآید فرسوده زآن الم
از کوه تور و پهن و از یور گشتم
وز غم که شور خاست جز این داستان ای غم
آوردی این بنا که و افزودیم بزم
بر صفحه چون کشایم جوید اگر رقم
رنج آیدم که بهر رثاء سنن کنم
برمن مصیبت است اگر داد آن دم
تادل در این ره است اگر چند منجم
دل گر دام نبود از این حرف برکسم
تا حاتم است اجل نه جز اینست مختم
بشکفت گل شاخ و نه دائم بخت نم
بختم با الفراق و یختا ر للهدم
کاورا بر هرب نشکست آه از این صنم
جای رساند آنکه مسحوق آن بسم
دارد بکار کربیه همه قوم لا جرم
و آن نوبی که ماندمی دار متتم

طهران ۶ اسفند ۱۳۲۳ نیما یوشیج

www.tabarestan.info
تبرستان



گیلان شاه کاوباره - ۲۷ هجری قمری

پادوسبان اول شمس سلسله
پادوسبان درویمان ۴۰ هجری

یکو مرث بن میتون امیر
تیوگرگانی تبرش در احوال کجور
۹۷۳ هجری

ملک جهانگیر (معمر شاه عباس)
کبیر آخرین پادوسبانان
۱۰۰۰ هجری

نوری خانم دله
میرزاکی متوفی
کلا خربله

محمد یوسف بیک

محمد ضاحا در قبا
محمد ضاحا در اندران

علیرضاخان (معاصر محمد ضاحا)
محمد ضاحا در قبا

محمد رضاخان نوری
محمد رضاخان نوری

عاجی میرزا ناسی

میرزا محمد (میرزا ناسی)

محمد تقی روشنی

عبدالله مستشارالدوله
احمدخان (صدیق الملک)
حسن اسفندیاری
جعفرخان (میرزا ناسی)

میرزا اشتم خان
محمد طاهر خان

محمد مهدی خان

محمد شمس الدوله

محمد سید علی (میرزا ناسی)

محمد یوسف بیک

علی اکبر خان
فخری خان کوه نور

آقا جعفر قلی
میرزا بی خان

آقا محمد اسیر